V-52
March 12 1976

د کمکیانو انیس ۵۲

مجله هفتگی ـ پنجشنبه ۲۱ حوت ۱۳۵٤ وزارت اطلاعات او کلتور

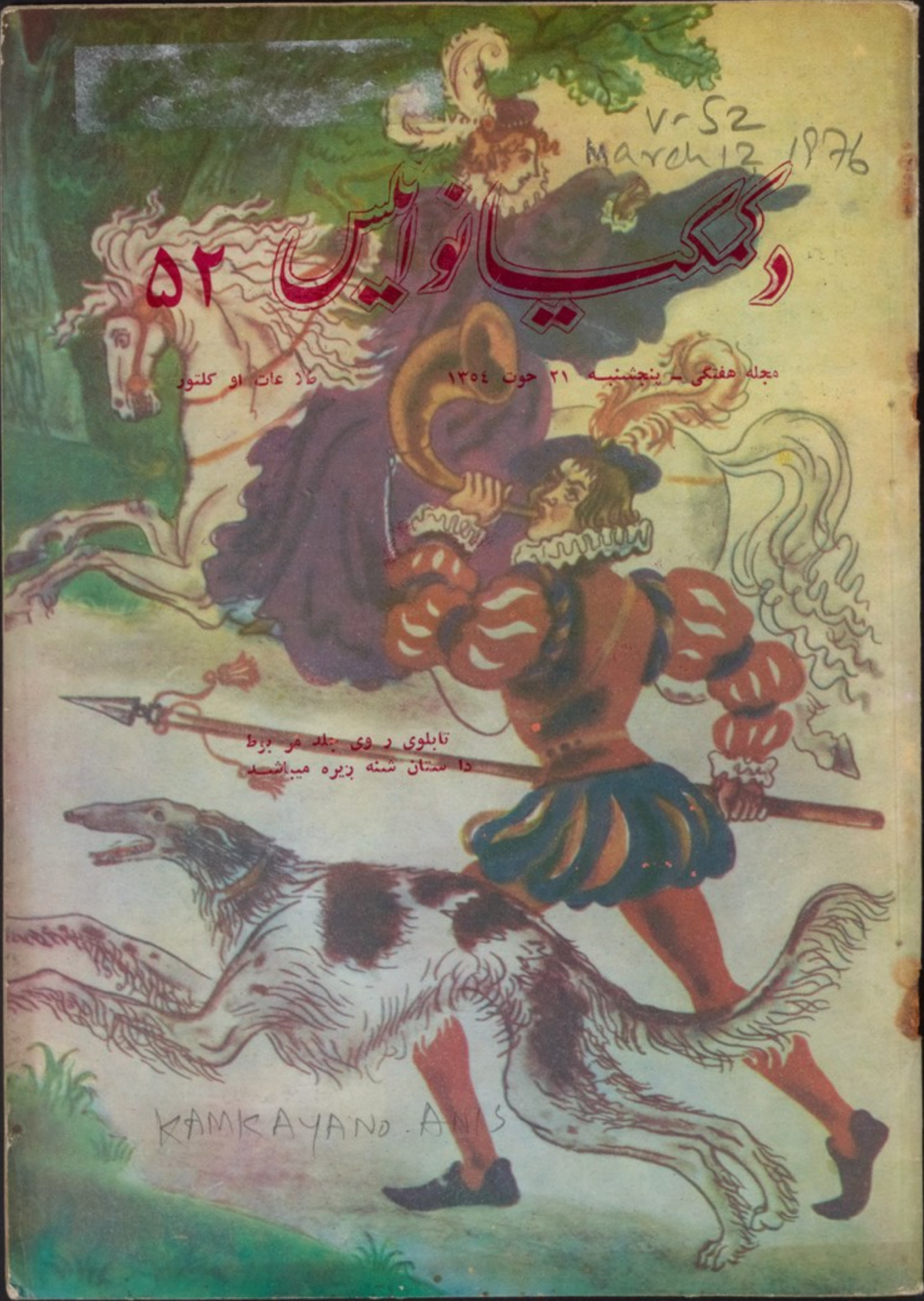

تابلوی روی جلد مربوط داستان شنه زیره میباشد

له خارجی منابعو څخه د : عبدالخلیل ترجمه :

گیدړه او لک لک

یوه ورځ چه گیدړ نو ی له لک لک سره دوسته شوی وه تصمیم یی ونیو ع چه لک لک ته یوه میلمستیا ورکړی.

کله ئی چه لک لک ولیدنو په ډیره چالاکی ئی ور ته وویل چه گرانه دوسته نن زما میلمه ئی .

لک لک د گیدړی له خبری سره موافقه وکړه او ورسره روان شو کله چه د گیدړ ی کورته ورسید . نو گید ړی ورته وویل چه په څو شیبی کښینه خپلـــه ستړ یا له مینځه یوسه زه به لاړ شم خواړه به راوړم . لک لک چه له یوی خوا ډیره ستړی شوی ؤ او له بلی خوا ډیـر وږی شوی ؤ . په زړه کښی ډیـر خوشحاله ؤ چه ښائی گیدړه دخو ړلو دپاره ښه غذا راوړی وروسته له ډیر څنډنه گیدړه راغله او آشس یی پوخ کړی ؤ اود لک لک مخی تـــه ئی کیښود ، لک لک ته ئی وویل چه وخوره گرانه دازماد لاسس پخلی دی .

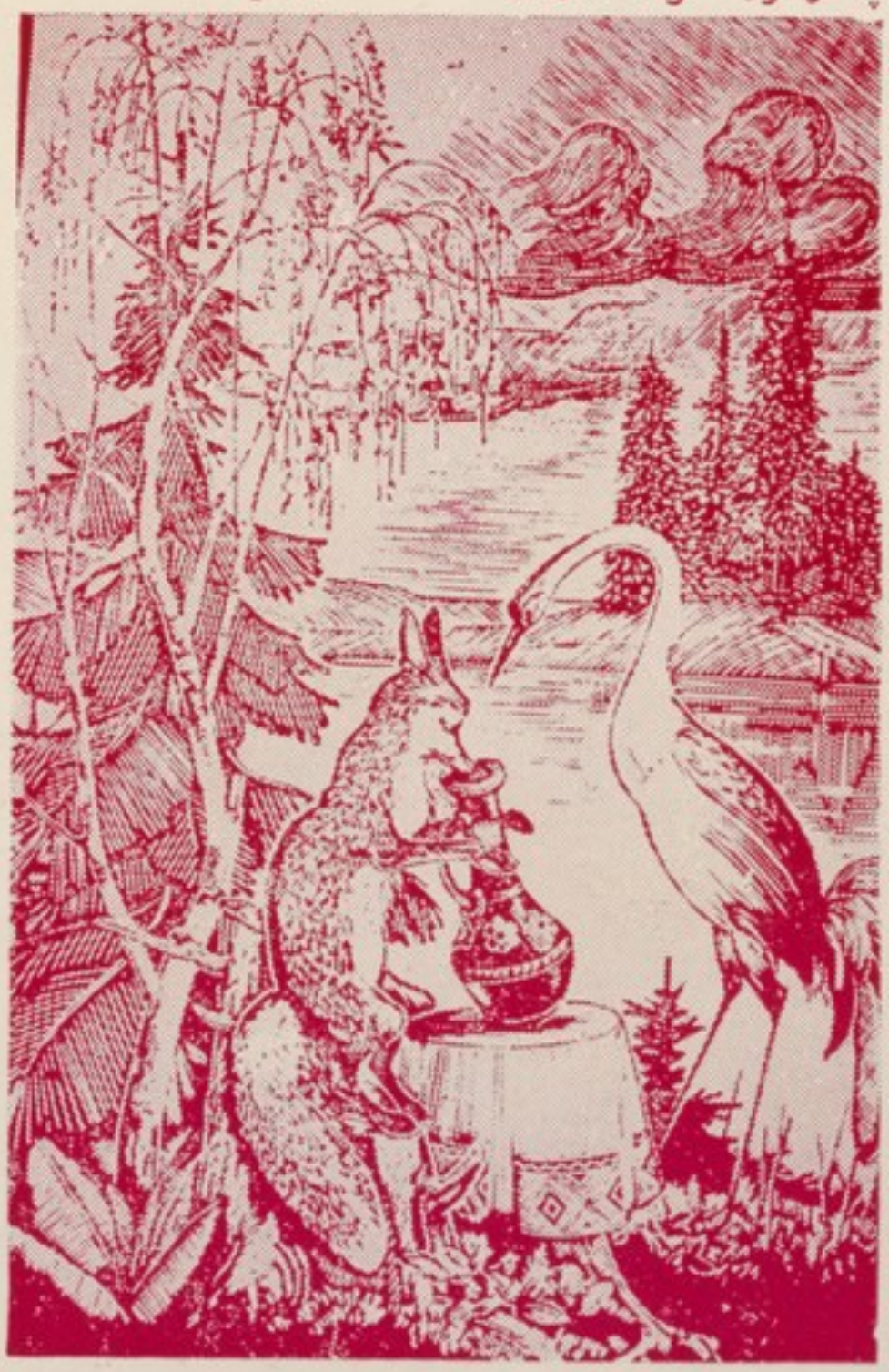

لک لک چه هر خومـــره خوله وښوروله پدی بریالی نشو چه آشس وخوری ، نو پدی وخت کی گیدړه پا خیده او مشقاب یی رڅاټه او په مکر سره یی ور ته وویل چـــه گرانه دوسته ولې دی آشس نه خوړ لک لک چه د گیدړی په چل پوه شو نو ورته یی وویل چه گرانی گیدړی ستا لـــه میلمستیا نه شکریه . هیله ده سبا زما کور ته د میلمستیا دپاره تکلیف وباسی .

کله چه گیدړه سبا د لک لک کورته ور غله ، نو لک لک وروسته له روغ بړنـــه گیدړی ته شړومبی چه پـــه هغو کی ئی بادرنگ اوړکړی ؤ د گیـــد ړی تر مخه کیښود ی . گیـــدړی چه هر څومره کوښښ وکړ سرائی ته ونه رسیده اود ئړومبو به څښلو بریالی نشوه ، لکـــ لک چه غلی په ځای ولاړ ؤ وړاندی شو او خپله خو له ئی ډک سرائی کی ښکته کړه او ټولی ئړوبی یی وڅښلی او گیدړی ته ئی ویل چه گرانی ملگری ښښنه غواړم چه په کور کی بل څه نلرم خو می ستا مخته ایښی وای .

گیدړی فکر کړای ؤ چـــه خپله گیډه به مړم مگر له بده مرغه وږی کور ته لاړه .نوله هغه وخت راپدیخواد لک لک او گیدړی دوستی پای تـــه ورسیده .

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
3 1 MAR 2005
6 CONTINUATION 6

یادداشت هفته

مجله هفتگی - پنجشنبه ۲۱ حوت ۱۳۵٤ شماره ۵۵ سال ۷

دختران و پسران گرامی وار جمند!

شما حتماً در روزنامه انیس هر روز مطالب کوتاهی که قواعد ترافیکی را بما می آموزد و یا هشدارهای ترافیکی را خوانده اید. باید این قسمت برایتان دلچسپ باشد، زیرا آشنا شدن با قواعد و مقررات ترافیکی در زندگی امروز از ضروریات عمده است. بخصوص برای شما دختران و پسران ارجمند که هر روز برای رسیدن بمکتب و هنگام بازگشت مجبور هستید از جاده ها عبور کنید و از سرویس های شهری استفاده نمائید. تا میتوانید خود را با قواعد و مقررات ترافیکی آشنا بسازید، ضمناً رعایت این قواعد مهمتر است، یعنی تنها فهمیدن قواعد ترافیکی مفید نمی باشد مهم اینست که این مقررات را مراعات کنیم.

مثلاً استفاده از پیاده روها هنگام عبور از عرض جاده گذشتن از دهلیز آنهم موقعی که چراغ ترافیکی به عراده جات امر توقف داده پیاده روها را به گذشتن از سرک دعوت میکند. سوار نشدن دونفری بر بایسکل شوخی نکردن بالای سرک از جمله چیز هایی است که هر شاگرد مؤدب و با نزاکت آنرا رعایت می نماید تا هم اخلاق ترافیکی و اخلاق اجتماعی خود را ثابت کرده باشد و هم حیات خود را از خطر تصادم محافظت بنماید. به امید صحت و سلامتی بیشتر شما دوستان گرامی وار جمند.

عکس گزارش

صنایع ملی

فابریکات نساجی درکشور

اکنون نیاز مندی های زیادی از مردم‌مارا رفع سا خته‌است وتو سعه فابریکات خصو صاً نساجی در رفع احتیاجات‌مردم نقش عمده دارد. فابریکه‌های نساجی اکنون در اکثر ولایات‌کشور ما که‌پخته زرع میگردد وجود دارد وعلاوه از اینکه‌تو لیدات این فابریکات ذر یعه نمایندگی های آن بفر و ش‌میرسد یکتعدادی‌زیادی ازاهالی آن مناطق بکار مشغول شده‌و هم یکتعداد پسران و دختران نیز در شعبا ت‌که کار آنها تکلیف آور نمی باشد مشغول کاراند وبرای‌خود وفامیل خویش از راه بدست آوردن‌مزدکمك میشونددر عکس ها شعبا ت مختلفی یکی‌از فابریکات‌نساجی کشوررا مشاهده مینما ئید .

تولیدات نساجی کشور راکنون با تکه های خارجی بخوبی رقابت میکنند وبازار خوبی در کشور وبعضی ازممالك پیدا نموده است که البته تشویق هموطنان درتقویه نساجی ودیگر صنایع ملی حتمی میباشد.

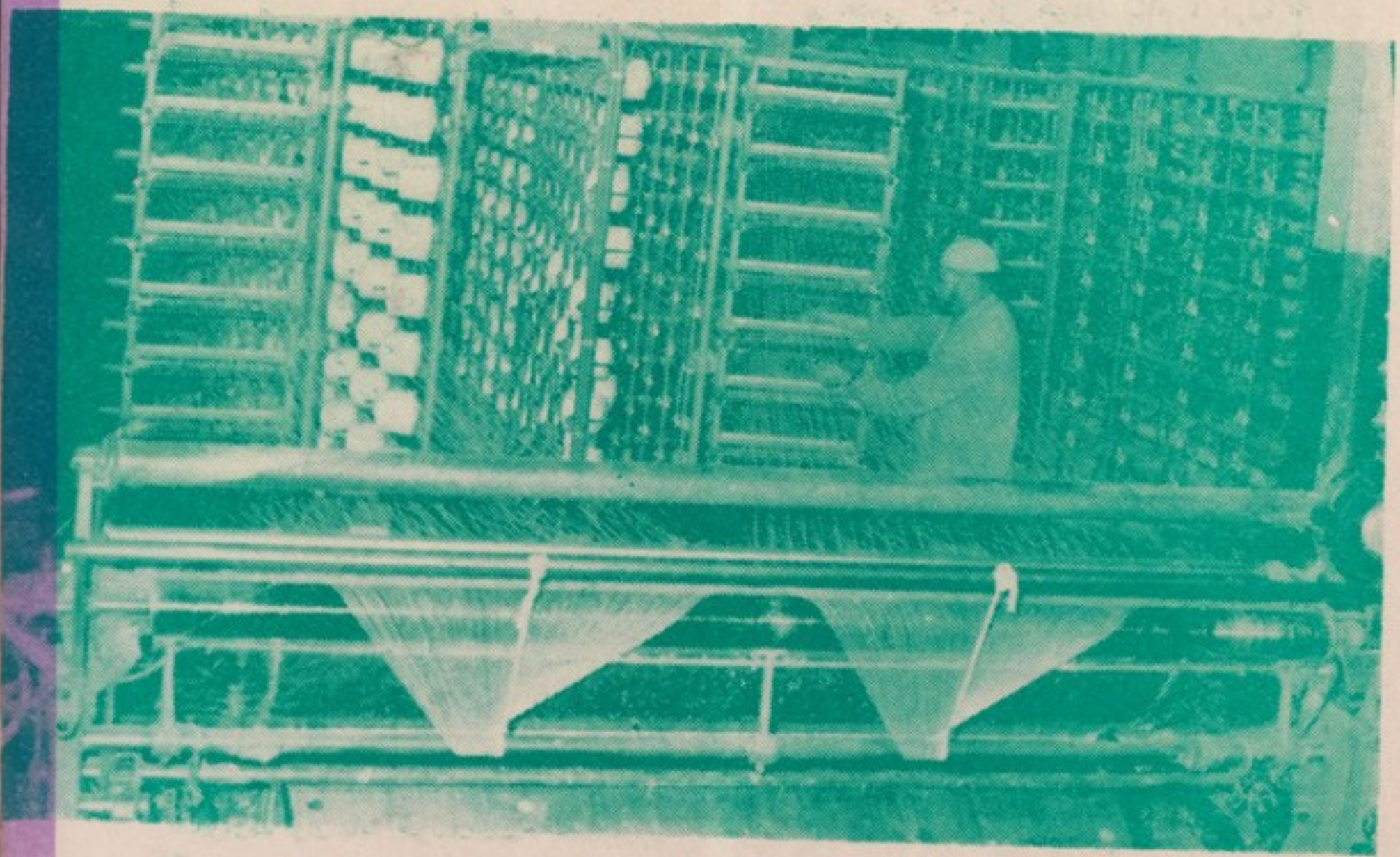

نورالدین عبدالرحمن جامی

قانع نشوی بهرچه یابی از خوب به خوبتر شتابی

دراین‌هفته از شعرای نامور کشور مختصری از زندگی شاعر قرن نهم هجری هرات را برای تان تقدیم میداریم .

یکی از همکاران مجله بنام محمدکبیر سلطانی شاگرد صنف ششم مکتب قاری عبدالله نیزشرح حال جامی را ارسال نموده که‌مادر این صفحه از نوشته شان استفاده نموده و تشکر می نمائیم .

نورالدین عبدالرحمن جامی در سال ۸۱۷ در جام تولد یافته و در خردسالی همرای پدرش به هرات آمد و مدتی در هرات به تحصیل علم مشغول شد .

بعد از چندی عازم ثمرقند گردید ودر آنجا به خوشه چینی از خرمن معرفت بزرگان آن دیار مشغول‌شد. وازعلمای‌آن عصر مانند سعد الدین کاشغری وخواجه‌علی ثمرقندی دانش آموخت و به حلقه درس‌آنها پیوست .

جامی با امرای آن عصر هرات مراوده وارتباط خوب‌داشت. سلطان حسین بایقرا وزیر دانشمند عصر تیموریان و امیر علی شیر نوایی بانورالدین عبدالرحمن جامی ارتباط ادبی و علمی داشته و آنها ارادت خاصی باجامی داشته و جامی بعضی کتابهای خودرا بنام آنها مسما کرده است .

جامی از خود آثار زیادی بجا گذاشته است .

جامی از کشور ما بار ها سفر کرده و یکبار ، عازم خانهٔ خدا گردید . وبسال ۸۷۸ از مکه به هرات باز گشت .

دیوان جامی در سه قسمت‌فاتحة الشباب ، واسطه العقد و خاتمه ـ الحیات می باشد . آثار دیگرش هفت اورنگ در هفت قسمت بنام های‌سلسله الذهب ،سلامان‌وابسال‌ـ تحفة الحرار ، سبحة الابرار ،یوسف وزلیخا ، لیلی ومجنون و خرد نامه اسکندری است . دیگر آثارش نقدالنصوص ، نفحات الانس ، بهارستان (بشیوه گلستان)سعدی می‌باشد .

بقیه درصفحه ۳۹

مترجم: م ـ ط ـ پ

نویسنده: می ویرا فریمن

تفریح با تجربه های علمی

کاغذ قوی

آیا شما کدام وقت به این فکر شده اید که یك رول کاغذ میتواند وزن بدن شما را بردا رد ؟ اگر به کا غذ شکل درست و منظم بد هید این کار امکان دا رد . یك ورق نا زك وقتیکه عوض هموار بودن لوله شود بسیار قوی ترمیشود.

بعضی قطی های کارتن ازیك نوع قطعه کا غذی ساخته شده که ما بین آن سوراخ هادارد. ازهمین قسم کا غذ یك تو ته به درازی تقریباً سی سانتی متر و عرض ده سا نتی مترقیچی کنید ، ملا حظه کنید که این کا غذ درحقیقت ازدوورق کا غذی که دربین آن یك کاغذ دیگر مار پیچ قراردا ردساخته شده است ، همین ساختمان کا غذ را بسیار قوی میسازد .

شما میتوانید آنرا هنوزهم قوی تر بسازید به این ترتیب که آنرابدور یك قطی خا لی لوله بی پیچانید ودر دوران بندك ها ی رابری ببندید (بندك های را بری را از یك تیوپ کهنه با یسکل نیزبریده میتوانید) . اکنون قطی رااز بین آن بکشید این رول کاغذرا بروی زمین بگذا رید وبالای آن یك توته تخته محکم راقراربدهید .

حالا شما بالای چو کی که درعقب این رول گذ ا شته شده بنشینید هردو پای تا نرابالای تخته بمانید وبه آهستگی خود را بلند کنید تا وقتیکه تمام وزن شما را همین کا غذ لو له بردا رد .

یك رول کاغذ وزن شمارا برداشته میتواند .

توماس مان که بود؟

دو ستان عزیز! تو ماس مان بزرگترین نو یسندهٔ المان در قرن بیستم ا ست. و ی بسال ۱۸۷۵ میلادی در شهر (لوبك) بد نیا آمده است. پدر کلانش در علم و فلسفه بسیا ر مشهور بود و پدرش مدت چند نمایندهٔ سیاسی آن کشور د ر مملکت ها لند بود. ما در ش زنی بسیار فهمیده و حسا س ودا رای اندیشه های ظریف وشاعرانه بوده واز مو سیقی بهره کافی داشت.

توماس مان پس از خا تمه دادن تحصیلات مقد ما تی وانجا م تحلیل د رپو هنتون مونیخ به مطا لعهٔ آثار فلا سفهٔ ونویسند گان المان پر دا خت وتحت تاثیر فلسفه آن و قت رفت. توماس ما ن با آثا ر ادبی و فکری فرا نسه آشنا یی کامل دا شته و در تتبع آثا ر هنری و ذوقی این ملت بسیار فکر کرده است.

توماس مان قو یترین نویسندهٔ قرن معاصر بود که براثر ذوق و قریحهٔ سر شار خو د بزودی توجه همو طنان وجهانیان را جلب نمودوشهرت ومحبوبیت بسزایی کسب کرد. آثار و نو شته های تو ما س مان درادبیات المان درخشانترین وبهترین آثار ذوقی و هنری بشمار می آید و ادبیات المان را غنای خاصی بخشیده است.

این چیز ها کی اختراع شده اند ؟

میز نقاشی قاتی

دوستان عزیز ! درین اواخر نزدیك کمپنی یچلی بولبریك وا قع لاس ا نجلس ایالالت متحده امریکا به اختراع یك میز نقاشی قاتی مو فق گردیده است .

این میز از ۱۶ تا ٦ و در ۲۴ انچ قات میشود. این میز میتواند در پرده کرباس به اندازه ۳٤ انچ را محکم بگیرد همچنان این میز طوری ساخته شده است که یك جای مخصوصی برای سامان نقاشی از قبیل ، رنگها وبرس های نقاشی دارند .

بالون برای انتقا ل بار سنگین

دوستان عزیز ! تا جائیکه معلومات است در سال ۱۹۷٤ اداره فضایی فرانسه تصمیم گرفت که امکان ساختمان بالونی را که بتوانند بار های سنگین را از جایی به جایی دیگر انتقال بدهد، زیرمطالعه بگیرد .

بعد از تحقیقات زیادی این اداره موفق شده است که بالون را اختراع کند . این بالون که یك بالون را بنام تمیتنرالسوب طی سال های آینده اماده کار خواهد شد صفات ذیل را دارد .

این بالون به طول ۲۷۰

متر ، درازی ، ۱۰۰ متربلندی و ۹۰ متر قطر اعظمی آن‌است یگانه مشکل این بالون اینست که درشرایط هوابدون‌ورزیدن باد به سرعت هفتاد کیلو متر در ساعت کار نمیدهد . ولی ازین بالون اختراع شده ،می توان برای حمل و نقل بار های سنگین درجریان یکسال در صد روز کار گرفت .

ولایت غورات در کجا واقع شده است ؟

دوستان عزیز ! ولا یت غورات (چیغچران) یکی از ولایات افغانستان بوده و بین خطوط شصت چهار وشصت وشش درجه ، یازده دقیقه و هجده ثانیه طول البلد مترقی و سی وچار درجه‌بیست وشش دقیقه چهل و هفت ثانیه عرض‌البلد شمالی‌واقع میباشد .

هوای زمستان این ولا یت نسبت به‌بر باری‌شدیدیکه که دارد بسیار سرد است .

اراضی این ولایت اکثراهوار و حاصل خیز بوده‌ولی بعضی حصص کوهستانی برا ی زراعت مساعد نیست .

مساحت این‌ولایت ۳۸۷۵۸ کیلومتر مربع است‌ونفو س آن به ۱۰۵۴۶۹ نفر میرسد. و مرکز این ولایت شهر چیغچران است .

از چیغچران دو دریا ی بزرگ میگذرد که بنام دریای هریرود و دریای مرغاب یاد میشو اما متاسفانه در خود استفاده نمیشود و آب خیزی این دو دریا ، ماه های حمل و ثور میباشد .

***

در بارهٔ زند گانی ز نبور عسل چه میدانید ؟

دو ستان عزیز !زند گانی زنبور عسل بسیار دلچسپ وقابل دیدن است . بر ا ی اینکه شما را معلو مات داده باشیم‌اینك در بارهٔ زند گانی زنبور عسل چند سطر می نویسیم :

زنبور عسل بصور ت‌دسته جمعی زندگا نی میکنند که عموماً از هزار ها زنبو ر تشکیل شده است . ز نبو ر عسل را به سه دسته تقسیم کرده اند . اول زنبور عسل ملکه ، دوم زنبور عسل‌مذکر سوم زنبور عسل کار گر .

کار ملکه دایماً گذ اشتن تخم و چو چه دادن است وزنبور مذکر برای القا ح ملکه کمك میکند وو ظیفهٔ زنبور کار گر اینست که همیشه شیر ۀ گل ها راجمع نموده و همچنان برای پرستار ی وبیمار ی ملکه ودیگر زنبور ها کو شش می کند . دهن این‌حشر ا ت عموماً از سه حصه تشکیل میباشد که قسمت جو یند ه مکنده دینده می باشد که در حصهٔ وسطی دهن آنها قر ار دارد. عمل تکثر درین حشرات قسمی است که وقتیکه ملکه تخم هارا دربین خا نه ها گذاشت وبعد چو چه ها بوجود می آیند و هر کدام در یك از خانه گك ها جای میگیرند وخانه گك آنها میگیرند، خانه گك آنها از چوچهٔ ها اولا هیچ شبا هتی به زنبور عسل ندا رند ولی آهسته آهسته بتدریج بزرگ شده اما پس از اینکه نموکند در قسمت روی آنها یك سوراخ کوچك است که ا ز همان جا غذا را میگیر ند و غذای آنها شیرهٔ گل تشکیل میدهد که توسط زنبور ها ی کار گر مهیا میشو د این چو چه ها آهسته آهسته بزرگ شده و شکل یك زنبور را بخود میگیر د .

در پشت سر این خشرات یك غده مو جو د است که از آن همیشه موم افراز میشود. وقتیکه زنبور عسل سر یك می نشیند و شیر ۀ آنراتوسط دهن خود می مکن، این مواد از دهن دوباره بطر ف با لا می آیدو دو باره تو سط یك عمل مخصو ص آنرا از دهن کشیده ودر خانه های کو چك که توسط مواد سخت ساخته شده میشود ، انداخته شده‌و به همین تر تیب عسل‌بوجود می آید .

دوستان عزیز! زند گا نی زنبور عسل همیشه طو ر دسته جمعی است اگر کدام کسی خانه آنهارا غر ض بگیر ند درین‌و قت‌همه آنها به جان نفر حمله میکنند واو رانیش زهر دار می زند پس شما دختران و پسر ان باید هیچو قت زنبور های عسل را آزار ندهید .

دو خواهر و برادر هنرمند

لیلا صاحبی دختر خوش‌صحبت وصمیمی است،همیشه باجراید ، مجلات وراد یوهمکاری قلمی داشته همچنان با پرو گرام اطفال رادیوهمکاری دارد وی مر تب تلاشش میکند تابتواند ثقیل‌ترین بخشش پرو گرام اطفا ل را که‌از راه رادیو به نشر سپرده میشود ، حل نما یدو اطفال عزیز شما هم میدا نیدکه بخشش بسیار مهم این پروگرام حل معما ها ست ،که لیلا صاحبی همیشه معما هاراحل نموده به رادیو افغانستان می فرستد.

وقتی لیلا داخل دفتر کمکیانو دنیس گرد ید با او پسر ی همراه بود ،که اورا برادرش معر فی‌کرد. همچنان خودش ، چند تا ازآثار سا ختهٔ خودرا بد ست داشت ،که به طرز خیلی‌قشنگ ومقبول زری کاری شده بود .

برادرش خودرا جمال نیکامعرفی کرد ، پسر بااستعداد وفهمیده ای معلوم میشد ،وقتی پرسیدم ،صنف چند مکتب است گفت :

ـصنف پنجم مکتب هستم‌همیشه علاقه دارم که‌بدرو س موفق باشم ، به مضا مین‌ساینس ،علاقه ام زیاد تر است .

جمال نیکا از صنف او ل تاصنف پنجم اول نمر ۀ صنف خودبوده است‌اوهمیشه مجله کمکیا نو انیس‌رامطا لعه میکند ونیز مثل خوا هر ش به آرت ورسا می نیز علا قه دارد، با پرو گرا مها یی رادیو افغانستان همکا ر ی میکند.

از جمال نیکا پر سید م:

ـدر آینده کدام شغل ر ا انتخاب میکنی ؟

نیکا که پسری بشا ش وخنده روی است . بعد از خندهٔ گفت :

میخواهم پیلوت شو م اما خواهرش لیلا صا حبی د ر جواب این سوال گفت :

ـمن میخواهم در آینده فاکو لته ادبیات را بخوا نم به نو یسند گی علاقه زیا د دارم ، وخوش دارم که تحصیلا تم را تا درجهٔمافو ق لیسانس ادامه بد هم .

بعد در مورد کار دستی‌های شان سوالاتی نمود م لیلا گفت:

ـمن از دورا ن طفو لیت به این‌کار علا قه گر فتم در مکتب زیاد کو شش می کردم که خوبتر وبهتر بتوانم رسم بکشم ونمرهٔ خوب بگیرم به خیاطی علاقه دارم ، تاکنون چندین پارچه از رنگ های مختلف، ودو خت های مختلف تهیه کرده ام که همه آنها قاب‌کرده در نزدم مو جو د است .

واسع سلطانی

شاگرد ممتاز مکتب سید نور محمد شاه

پسری با چهره بشا ش و موهای خرما ئی بعد از اجازه وار دد فتر مجله شداز حر کا ت وگفتا رش معلوم می شدکه پسر با استعدادیست برای معر فی بیشتر. از وی چند سوا لی نمودم.

ـلطفا خود را برایخوانندگان مجله معر فی نما ئید .

ـاسم من عبدالا سع سلطا نی است ومتعلم صنف پنجم مکتب حصه اول سیدنور محمد شاه مینه هستم.

ـاز چند سال به اینطرف اول نمره هستید ؟

ـاز صنف اول الی صنف پنجم به حیث اول نمره عمومی مکتب شنا خته شده ام .

ـچه چیز سبب اول نمرگی تان گر دیده است ؟

ـذو ق و علا قه ام به در سها ، رهنمایی های مفید استا دان وکا کا یم با عث شد تا در جه خوب بگیر م .

ـبه نظر تان یك شا گرد چه وقت می تواند خود را در نظر دیگران دو ست دا شتنی بسا زد ؟

ـیك شا گرد در پهلوی در سی که می خوا نه واز آن نتیجه خوب می گیرد باید اخلاق پسند یده و رو یه نیکو با دیگر رفقاو همصنفان خود داشته باشد .

ـآیا رقا بت را در قسمت درجه صنفی قبول دارید ؟

ـرقا بت در صو رتیکه جنبه مثبت دا شته با شد خصو صا در قسمت در س و تعلیم فکر می کنم برای یك شاگرد خا لی از مفاد نیست

ـبدون کتاب در سی مکتب آیا کتا بهای دیگر ی را مطالعه می کنید ؟

ـچون علا قه زیاد به مطالعه کتاب دارم برای استفا ده بیشتر از کتا بهای کا بخانه کلپ جوانان استفاده می کنم همچنان همیشه فلم های تربیوی که به نمایش گذاشته میشو دا میبینم .

ـ آیا به ور زش علا قه دا رید ؟

ـور زش مورد علا قه ام فو تبال است ا د مان آزاد و پیاده گردی را نیز خوش دارم.

ـنظر تان در مورد مجله دکمکیا نو انیس چیست ؟

ـ تمام مطالب مجله خیلی مفید ودلچسپ است تنها یك نظردا رم، در صورت امکان اگر صفحات مجله را زیاد بسا زید خوب خو اهد شد .

واسع سلطا نی

ـ راجع به آینده تان ورشته انتخا بی تان چیزی نگفتید؟

ـ به طب علا قه زیاددارم واگرمو فق نشدم انتخاب دومم هنر پیشه شدن است.

بعد از ختم مصا حبه خدا حا فظی نمودا ودفتر مجله را ترك کرد .

نو شته : پیمان صدیق

مادر!.

بتو احتیاج دارم

حمید یك روز یك‌غو لك پیـــدا کرد، از یافتن غولك بسیارخوشحال شد، فکر کرد که چگو نه باید ا ز غولك استفاده کند ، با خود گفت :

ـ گنجشك شکار میکنم.

در حو یلی شان چند در خـت کلان بود که بالای شاخه های یکی ازین‌در ختان پرندهٔ بـی آزا ر ی آشیانه ساخته بود ٠

حمید دیده بود که چگو نه پرنده قشنگ که مادر غمخوار ی بر ا ی چو چه های خود بود با تلاش زیاد غذا می آورد ودر حلق چو چه ها می اندازد٠

حمید زیر درخت ایستاده بو د، وقتی که پرنده آمد او کا ســـه غولك را که در آن سنگی راگذ اشته بود کش کرد. سنگ بشدت بسینه پرنده خورد و اورامجرو ح کرد ٠ پرنده بزمین افتاد یکی دو سا عـت می تپید ولی بالا خره مرد٠

چند روز بعد حمید ناجور شد ٠ تمام بدنش از تب شدید داغ شد ه بود. صبح کسی نفهمید که اومریض است ، پدرش سر کار خود رفت ٠ خواهرش‌مکتب‌رفت‌ومادر او که حمید رابسیار دوست داشت‌بدیدن یکی از اقارب خود بده رفته بود ٠ هر لحظه تب حمید شدید وشدید تر میشد ٠حمید احتیاج داشت که کسی‌بربالین اوباشد ٠ هر دقیقه مثل یك سال بر او میگذ شت ٠ او نمی توانست مثل هرروز در حو یلی خانه خود باز ی کند و یا درس بخواند ویا کار دیگری بکند ٠اگر از جابلند میشد و بـه‌حویلی می برآمد سر ش چرخ مـی‌خورد ، چشما نش تاریك میشد ٠دست ها وپاهایش سست وبیحا ل بود٠ او دوباره رفت و برو ی بستر خود افتاد ، اما حالش هر لحظه بدو بدتر شده میرفت ٠ گر یه اش‌گرفته بود، باخود میگفت : کاش‌غو اهرم زود تر بخانه بیاید ٠ یادش آمد که باید ساعت دوازده چا شت مثـــل هرروز نان بخورد وبرای مکتب‌رفتن آماده شود ٠ اما دیدکه نه اشتهادارد ونه مکتب رفته میتواند ، مستخد م سالخوردهٔ شان که بابه رجب نا م داشت‌ساعت دوازده ظهر برای حمید نان درست کرد، اما حمید نتوا ست حتی یك لقمه نان بخورد ٠ بابه رجب‌وقتی که دید بدن حمید داغ است، گفت: حمید جان مثل اینکه تـب‌داری ٠٠٠٠ کاش مادر ت می بو دو ترا پیش داکتر می برد ٠ حمیددرحالـیکـه قطرات درشت عرق بـر صورتش دیده میشد آهسته زیر لب گفت : ها ٠٠٠ کاش٠٠٠ ما ٠٠٠مادرم می بود ٠٠٠

نسرین وقتیکه از مکتب آمـــدمتو جه شد که بابه رجب گر فتـــه وغمگین است او با عجله داخـــل‌حویلی شد ،بسیار گر سنه شد ه بود ٠بکس مکتب‌خود را بگو شـــهٔ گذاشته میخوا ست لباس های خودرا عوض کند که ناگهان‌صدای نا لشی بگوشش رسید ، او خیال میکرد که حمید مکتب رفته ٠حمید از طـــر ف پیشین مکتب میر فت ،قبل از آمدن نسرین او از خانه می بر آمد ٠ باشنیدن ناله های حمید او سراسیمه به اتاق خواب رفت دید که حمید بربستر افتاده ناله میکند ٠ دستی‌به پیشانی برادر خودکشیده فر یاد زد:

ـاوه٠٠٠ حمید چرا پیشا نی ا ت‌داغ است؟

بابه رجب که دم دروازه رسید ه بود، گفت : حمید جان امروز ازصبح ناخوش است ، نه چیزی خورده ونه درحویلی بر آمده امروز نتوا نست مکتب برود٠

نسرین سراسیمه شده گفت : مادرم هم خانه نیست ، حتی ممکـن است امشب هم نیاید ، او خا نـه‌مامایم بده رفته است ٠

باشنیدن صدای نسرین حمیداندکی‌قوت قلب یافت ، همانطور کـــه صدایش میلرزید به نسرین گفت :

ـنسرین جان ٠٠٠ نمیدا نم مراچه‌شده است ، دست ها و پاهایـــم سستی میکند٠

نسرین اورا دلدار ی داده گفت : ـآرام باش ٠٠٠ استرا حت کـن خوب میشو ی ٠٠٠ کاش مادرم‌می‌بود

من هیچ نمیدانم چه دوایی برایت بدهم، نمیدانم چگو نه ترا پیشـــ داکتر ببرم ٠ باید تاآمدن پدرم‌انتظار بکشیم٠

شام شده بود ،نسرین بیشتـــر سراسیمه شد، هر روز سا عت پنج پدرشان از دفتر بخانه می آمد ٠ولی امروز تا هفت شب از پدر شان‌خبری نبود٠ حمید در تب میسو خت ،گرچه نسرین میخواست اورا قوت قلـــب بدهد ولی نیامدن پدر ونبـــو د ن مادرش در خانه وداغ شدن بـــد ن برادرش اورا بکلی پریشان سا خته بود ٠ساعت‌نه شب پدر شان بخا نه آمد ،تب حمید آنقدر بالا رفته بود که هذیان میگفت ونسرین بالای‌سرش نشسته بود وگر یه میکرد ٠ با به‌رجب دم دروازه از مریضی حمیـــد به پدرش گفت پدر باعجله خود را به بالین حمید رساند ، رو ی‌نسرین رابو سیده گفت :

ـدخترم معذرت‌میخواهم که‌دیرکردم...اوه مثلی که حمید تب دارد ٠

پدر حمید گر چه داکتر نبود و لی‌از دواها وتاثیر آن بالای بدن اطلاع کافی داشت ٠ او باعجله از خانـه بر آمد وچند دقیقه بعد باچند دا نه تابلیت برگشت ٠ حمید یـــکی از تابلیت ها را خورد ،نسرین به کمك بابه رجب از شیر وبرنج غذا یی‌برای برادر بیمار خود تهیه نمود٠ اندکی حال حمید بهتر شده بود ٠ یکی دوساعت بعد که تابلیت بر وجود ش اثر کرده بود ، حمیدتوانست بـــه‌آرا می بخوابد٠

فردا صبح وقتیکه حمیداز خوا ب‌بیدار شد دیگر تب‌نداشت و لـــی ناراحتی بز رگی اورا آزار میداد ٠بیاد خوابی افتاد که شب گذ شته دیده بود ٠

او خواب دیده بود که در اتا قی تنها مانده است و این اتاق هیـــچ دروازه ندارد ٠ چهار چو چه گنجشك در اتاق با او هستند چو چه ها ی گنجشك فریاد میزدند :تو ظا لـــم هستی ٠٠٠ تو درحق ما جفا کرده‌ای چرچرچر ٠٠٠٠ تو مادر مارا کشتی

وحالا ما بی سر پرست مانده ایم٠٠٠ چه کسی برای ما دانه‌می آورد ٠٠٠٠ چه کسی مارا بزرگ خواهدکرد٠زیر بال چه کسی گرم شویم ٠٠٠٠؟ ما میمیریم ٠٠٠

پس تو هم باید بمیری ٠٠٠٠٠ چرچرچر٠

حمید گو ش های خودرا می بست اماباز هم فریاد گنجشك ها را می شنید ٠٠٠ میخواست بگریزد و لی هیچ در وازه نبود ، حمید هم فریاد میزد ، میخواست از چنگ چو چه‌های گنجشك فرار کند و لی راه فر ا ر نداشت ٠٠٠

بلی حمید این خواب دیشبه ر ا بخاطر آورد ٠ بیادش آمد که اومادر گنجشك هارا باغولك زده است ٠ حمید بسیار غمگین و جگر خو ن‌شده باخود گفت:

ـ اگر دیروز مادرم خانه می بود وزود تر بمن دوامیداد من تمام روز ازتب نمی سو ختم ٠٠٠ برا ستی اگر مادرم نباشد چه خوا هم کرد ٠

این اولین بار بود که حمید د ر باره اهمیت پدر ومادر فکر میکرد.

حمید باعجله بطرف الماری خود دوید غو لك خودرا آورد ٠

بابه رجب حر کات اورا مشاهده میکرد، حمید باقیچی را بر هـــای غولك را تکه تکه کرد ودو شا خته آنرا هم شکست ٠

بقیه در صفحه ۳۹

بازی های اطفال سوریه

اطفال سو ریه ما نند اکثر مما لك عر بی به بازی ها وسپور تها ی مختلف مشغول می شوند ، مهارت مخصو ص اطفال سو ریه در فلا خن زدن (که به اصطلاح ما فلخمان می گویند) مخصوصا پسران دهاتی و ما لدار که فلا خن در مرا قبت ومحا فظت ،گو سنفدا ن از وسا یل مهم به شمار میرود

هاکی

اطفا لیکه در با زی هاکی حصه می گیر ند ۱۰ـ ۱٤ ساله می باشند و تعدادشان ٦ـ۱۲ نفر تعیین میشود

با زی به تر تیبی آغازمی یا بد که به هر نفر یك چوب کج داده می شو د، یك سوراخ در و سط میدان کنده شده یکنفر از بین اطفال انتخاب ی شو دتا با چوب های خود توپ را به دا خل سو راخ لول بد هند ،هر کس که درین کار مو فق شد محافظ تعین میشود .

وبا زی با توپ وچو بهای ها کی ادامه پیدا می کند

رهزن

این هم یکنوغ با زی اطفال سو ریه را تشکیل مید هد وبرای اطفال خیلی د لچسپ است .

اطفال به سن ۱۰ـ ۱٤ سا له درین با زی شر کت می نما یند. اطفال شا مل بازی به دوگر و پ تقسیم می شو ند که یك گروپ بنام رهز نان وگروپ دیگر بنام مسا فر ین یاد میشو ند .

رهز نان در یك محل زیرچادر یا کمپل پنهان می شوند گروپ دیگر طفال یعنی مسا فر ین، در حین مسافرت وعبور از محله رهز نان مورد حمله قرار می گیر ند وبه جنگ وجدال مصنو عی می پر دا زند ، همین یکی به جان دیگر افتیدن برا یشان خیلی د لچسپ است .

بازیچه خاموش

اطفال شا مل این با زی را با زهم اطفا لی تشکیل مید هد که سن شان ۱۰ـ۱٤ سال با شد .

اطفال به صورت دا ئره به زمین می نشیند ، کپتان بازی مو ظف است تاحر کاتی را ما نند دست زدن به گو ش خیز دزن خور دن، به عقب خم شد ن وا مثال این حر کات راانجام بد هد هر نفردائره با ید حر کات اوراتقلید کند هر نفر یکه درحین اجرای این حر تات خنده کند و یا حرف بزنداز با زی خارج می شود نفر یکه تا اخیر با زی سخن نزد وخنده نکرد برنده با زی شنا خته می شود.

مترجم : ع. کودك قسمت پنجم

باکوی شکاری

باکو ساعت به ساعت ضعیف و ضعیف تر می‌شد. او میخواست در کدام حصه این دشت نشسته ونفسی به راحت بکشد . اما آفتاب در بالای ریگ چنان بی رحمانه می تابید که‌امکان نشستن در روی ریگ های گرم وسوزان رابرای‌او غیرممکن ساخته‌بود.

گذشته از آن‌درین دشت تاکه چشم‌انسان کار میکرد یک نقطه که لااقل یك سایه‌کوچك داشته‌باشد به نظر نمیخورد. تشنگی زیادی بالای او هجوم آورده‌بود .در حالیکه از آب اثری دیده نمی شد . همچنان

گرسنگی شدیدی اورا رنج میدادولی در آنجا بدون توده های ریگ کدام چیز خوردنی پیدا نمی شد .

باکوباخود گفت : آیا من می توانم که با دستان‌خالی درنزد ببر مراجعه کنم.گذشته ازآن اگر بمن‌آب و خوراك میسرنشود موضوع رسیدن‌به جنگل هم کار آسانی نخواهد بود .

باکوناچار راه‌خودرا با هزار زحمت دنبال میکرد حلق اواز تشنگی زیاد خشك‌وشکمش کاملا خالی‌بود. درین منطقه بدون ریگ چیز دیگری‌وجود نداشت و تا چشم انسان‌کار میکرد بدون توده‌های ریگ

کدام زنده جانی دیده نمیشد .

دفعتا چشم باکوبیك حیوان چار پا افتاد که مشغول خوردن خار های نوك تیزبود. باکو از دیدن‌این حیوان‌بسیار

خوش شد . وقتیکه خوب‌پیش رفت دید که این حیوان یك شتر دراز گردن است. باکو خنده بلندی سردادوباخوشحالی گفت: خوش آمدی ای رفیق‌لب کشال .

شتر چشمکی زدوبا صدای غورخود گفت : بلی من یگانه حیوان مقبول و زیبای این دشت‌می‌باشم .

باکو گفت: خوب رفیق مقبول و زیبا اکنون من چطور کنم . من بسیار تشنه‌ام.

شترباز صدای غور خودرا بلند کرد گفت: درین مورداز من کاری ساخته نیست.منهم تشنه ام اما من‌میتوانم که‌تایك هفته دیگر بدون آب زندگی کنم .

باکو لبهای خودرا لیسیده گفت:من‌از جائیکه آمدم در آنجا چشمه های زیاد آب‌وجود داشت اما درین جاازآب‌نشانی نیست .

شتر گفت : اما وقت من درین دشت بی آب و علف بخوشی میگذرد . من با کدام

رقیب ودشمن مقابل نمیشوم لذا ازهیچ نمی ترسم .

من درینجا با زنده جانی

رو برو نمیشوم بجز اینکه. بعداز ماهها و حتی سالها کدام نفر راه خودرا گم کرده باشد .

بعدازاظهار این مطلب‌شتر با گردن‌دراز خود یك قسمت دشت را نشان داده گفت:

دیروز در آنجا یك رمه خوك ببر کوچك را گیرکرده‌بودند. من‌از ترس زیاد نزدیك بودجان

خود را تسلیم کنم . بیچاره ببرهاازگرسنگی و تشنگی به اندازه ضعیف و ناتوان شده

بودند که به مشکل حرکت کرده میتوانستند . آنهاحتی آمدن مرادر آن نقطه متوجه نشدند . فکر میکنم که آنها تا حال درهمانجا افتاده‌باشند.

ناتمام

نویسنده: هانس اندرسن نویسنده‌دنمارکی -قسمت پنجم - مترجم: آموزگار

کلاوس کوچک و کلاوس بزرگ

همان بود که کلاوس را از دست و پایش گرفته‌بداخل جوال اندا خت و دهن جوال را محکم گره زده بـر پشت خود بلند کرد و بازصدا کرد:

(حالی دیگه مه تره میبرم بدریـا می اندا زمت که غرق شوی !)

فاصله ای راطی کرد وکلاوس کو چك هم چندان سبك نبـود، در عرض راه جوال را بگوشه گـذاشت تا اندکی استرا حت کند .

کلاوس کو چك در حالیکه همرای جوال ملاق میزد از داخل جوال فریاد بر آورد که وای از برای خدا !وای از برای خدا!

درین لحظه یك شبان پیر از راه میگذ شت، مو هایش عینا مثل‌تباشیر سفید بود، گله بزرگ گاو هارامی چرانید و گاو ها بگرد جوال جمـع شده بو می کشیدند.

بیچاره کلاوس در داخل جوال‌برای نجات خود فکر میکرد .بالا خره‌همرای جوال ملاقی زد و فریاد کشید :

-(اوه ،خدا یا!هنوز کودك استم، و وقت بهشت رفتن من نیست !)

شبان با صدای درد آلود گفـت: و بیچاره من که بهشـت آرزو دارم ولی نمیتوانم بروم !

کلاوس کوچك آواز پیر مـرد را شنید و صدا زد :

- جوال راباز کن ! و بعوض‌من بیا تازود تر به بهشت برسی !پیر مرد فورا دست بکار شد ودرحالیکه جوال راباز میکرد گفت:

-آه ،با این احسانت هرچه بخواهی برایت میدهم .

همینکه جوال بازشد کلاوس‌کوچك از آن بیرون جست .و وقتیکه پیـر مرد با خوشحالی جایش را میگرفت گفت :

-این گلهٔ مواشی‌را قبول ،نمیکنی؟

کلاوس کو چك بدون اینکـــه خوا هش شبان رابه شنود و توجـه به سخنش بکند با عجله دهن جوال را بست و گلهٔ نرگاو و ماده گاو را پیش انداخت و واپس بسوی خانه باز گشت .

دیری نگذ شت که کلاوس بزرگ از کلیسا برآمد وبا اطمینان کامـل جوال را به شانه انداخت، ودانست که سبکتر معلوم می شود زیراشبان پیر نصف وزن کلاوس کو چـك را داشت .کلا وس‌بزرگ‌در دل‌میگفت: این چقدر سبك شده ،

بسوی دریا روان شد، در یایی که بسیار عمیق بود، جوال را کـه شبان پیر در آن بسته شده بودراسا بدریا پرتاب کرد، و بگمان اینکـه کلاوس کوچك در جوال هست ،بآواز بلند خطاب کرد: (حالا دگه هـــره مسخره و احمق نخواهی سا خت!)

بعد از آن بطرف منزل باز گشت، مگر وقتیکه به‌ده رسید کلاوس‌کوچك رادید که گلهٔ بز رگی را پیش‌پیش میراند . کلاوس بـزرگ از تعجـب برجایش خشك ماند وگفت:

-این چه حال است ،ترابه دریـا غرق نه سا ختم ؟!

بلی ،سا ختی .تو مرا نیم‌ساعت پیشتر در وسط دریا اندا ختی!

-مگر اینهمه حیوا نات قشنگ ،. از کجا پیدا کردی ؟

-اینها ،چار پا یان بحری استند تو نز دیك بیاگه تمام قصه را بایـ برایـ ت‌بگویم ،و روی همرفته خیلـی تشکر میکنم که مرا بدریا انداختـی، حالا بخت من یاری کرده و برایـت میتوانم بگویم که واقعا ثرو تمنـد استم ،هنگا میکه از بالای پل مرا در آب سرد پرتاب کردی ،بسیار ترسیده بودم ، من تاعمق دریا غرق شدم‌مگر افکار نـه شدم، زیراکـه درزیر آب بهترین و ملایم ترین علفها روییـده بود .همینکه آنجا رسیدم دفعتا جوال باز شد و در برابرم دختری سبـز شد که در حسن وجمال نظیر ش را بروی خاك ند یده بودم. دختر دریـا لباس کاملا سفید به تن داشت

ناتمام

دکمکیانو انیس

دنیای حیوانات

مترجم
ع طفل دوست

اطفال عزیز !آیا گاهی باین فکر افتاده اید که اگر در دنیای شما یعنی در همین کرهٔ زمین حیوانات وزنده جانها نمی بودند زندگی چقدر سرد و بی روح می بود. در آنصورت شمااوقات بیکاری و تنهایی خودرا چطور می گذشتاندید ، زیرا همین حیوانات وزنده جانها اند که شما رابخود مصروف می سازند و نمی گذارند که شما دلتنگ و غمگین باشید. مثلا شما وقتیکه از مکتب بسوی خانه روان میشوید بعد از طی یك فاصله از رفیق یا رفیق های مکتب خود کهشما راتایك حصهٔ راه همراهی کرده اند خدا حافظی کرده یکه وتنها راه خانه رادرپیش میگیرید . درین وقت در کوچهٔ شما ، هیچ کس دیده نمیشود، سر تاسر کوچه ازنفر وزنده جان خالیست و به اصطلاح در آنجا پرنده پرنمیزند . چون موقع چاشت و ظهر است پدر تان بالای کار خود و مادر تان مشغول پخت وپز است.همین قسم دیگر ساکنین کوچه هم هر کدام بالای کاروظیفهٔ خود رفته اند . دیدن اینوضع شمارا دلتنگ وغمگین می سازد ومیخواهید هر چه زود تر بخانه برسید تااز تکلیف تنهایی نجات یابید . درهمین فکر واندیشه می باشید که دفعتا یك سگ کوچك یاپا پی از دور پیدا میشود دیدن این حیوان دلتنگی چند لحظه قبل راازیادتان می بردوبی اختیار می خندید .بعد با کلمات توتو سگ رابه خود متوجه می سازید . می بینید که پا پی هم چندان بی علاقه نیست. اودر حالیکه چشمان رمخوردهٔ خودرا تر سیده تر سیده به طرف شما متوجه می سازداز زیر چشم سرو پای تان را از نظر میگذراند . اگر او باشما آشنا باشدبا خوشحالیبسوی تان میدود ولی از دورشما را مراقبت میکند تا مبادا کدام سنگ و کلوخ رابطرفش بیندازید. فقط دیدن همین یك حیوان کافیست که شما خودرا تنها احساس نکرده دقو غمگین نشوید .

روز دیگر ما درتاندرآشپز خانه است وشما در خانه یکه و تنها نشسته اید . فکر میکنید که بچه چیز خود را مشغول بسازید . درین وقت متوجه میشوید که از بالای دیوار همسایه دفعتا یك یا چند گنجشك با تیزیوسرعت داخل جویلی شما شده وبالای یك درخت می نشینند . گنجشك ها باشوقوخوشی زیاد ازیك شاخ درخت به شاخ دیگر می پرند .آنها اگرببینند که در روی حویلی کدام نفر نیست و کسی مزاحم شان نمیشوداز شاخ های بلند درخت به شاخهای پائین جست زده وبا احتیاط روی زمین می نشینند ریزه های نان ودانه های کوچك را میخورند شما که در خانه هستید از دیدن گنجشك ها خوشحال شده خود را آرام می گیرید تا مبادا گنجشك ها متوجه شده وفرار نمایند .

همین طور شما یکروز جمعه یا رخصتی باپدر یا مادر خود به کدام دهو محله میروید . در سر راه یك گلهٔ حیوانات را می بینید که از دوربطرف شما می آیند .یك حیوان چاقوفربه ، دیگری لاغر وباریك با چند گوساله وکوتهخر خوش و خوشحال بطرف چراگاه می روند .

یکی بود یکی نبود

ترجمه : صالح محمد « کهسار »

پشک وزن پیر

بود نبود پیر زنی بود که پشک زیبایی داشت اما ایام جوانی هر دو یشان گذشته بود و پشک خودرا که یگانه یارو مددگار تنها یشس بود خیلی ها دوست داشت روزی از روز ها پشک که در بغل پیره زن نشسته بود موشکی را دید از بغل پیره زن جست وموشك را گرفت ولی نسبت پیری ونداشتن دندانها از دهانش رها شد و پشك اورا کشته نتوانست وقتی پیره زن این حالت پشك را دید فکرش خراب شد و شروع به لت وکوب پشك بیچاره کرد اما پشك بیچاره گریه کرد وگفت : چرا مرا لت و کوب میکنی زمانیکه جوان بود م خیلی ها برایت کار کردم اما حالا که ایام زندگی مرا پیر ساخت حالا مرا لت و کوب میکنی . چرا ؟ آیا تو هم پیری را دوست داری و قتیکه جوان بودی بسیار کار میکردی اما حالا که پیر هستی کار کرده نمی توانی . پیره زن خیلی جگرخون شد و گفت : راستی که من خیلی اشتباه کردم دیگر من پشکك زیبا ووفادار خودرا لت و کوب نخواهم کرد . بعد از آن پشکك‌را در بغل خود گرفت‌ومورد نوازش قرار داد و پشکك هم میو ، میو گفته از پیر زن تشکر میکرد و بعد از آن بازهم به خوشی زندگی می کردند .

این شعر را یکی‌ازدوستدارا ن‌مجله در وصف مجله‌کمکیا نو انیس سروده است که ما چندفرد آنرا برای دو ستان نشر می کنیم.

کمکیان

کمکیان یار است بهر کود کان
قصه گوید را ز گو یـد داستان
گرزنی هر صفحه آنرا ورق
مطلبی با شد درو در ج و نهان
می براید بهر ما هر هفته‌یی
می شود روشن ز نو رش دیدگان

ارسالی مسعود از ولایت‌گردیز

ترجمه عزیز بلیکا

انسان و استفاده از چراگاه

طرق جدید تربیه حیوانات دراضلاع متحده امریکا:

درحدود یکصد سال قبل بزرگترین گله گاومیش درچراگاه های غـــر ب امریکا مصروف چرابودند ٠ولـی‌امروز گاومیش ها ازآنجا رفته واز آ نهمه گله هاخیلی کم مانده است٠

امروز در چراگاها گوسفند وگاورا تحت تربیه گرفته ازپشم‌وگوشت آن استفاده می‌نمایند ودر قسمت بیشتر چراگاها ی متذکره گند م‌وسا یـــر حبوبات راکاشته واز آن به قسم‌فار م زراعتی استفاده میکنند٠

زراعت در چراگاه ها :

بعضی از فار م‌های‌زراعتی‌درقسمت غرب امریکا بسیار بزرگ ووسیـــع می‌باشد، کشتزار ی راکه نمونه ای ازین نوع فار م هاست هر طرفش چند میل وسعت دارد٠ که‌این تنهـــا یکی از فار م های بزرگ مرد م‌امریکا درغرب آنکشور می‌باشد٠

ماشین بزرگترین وسیله قلبه‌است که‌امروز درهمهٔ مزارع این مملکـــت استعمال می‌شود ، کشت و دروگند م نیز توسط ماشین ها صورت گر فته وبعد توسط لاری هابه گدا م‌هـــا ی بزرگ انتقال داده میشود ٠ قبـــل‌از ذخیره گند م‌درگدا م ها گند م‌ابتـــدا وزن شده وبعد درمقابل آن بـــرای مولد آن‌پول پرداخته میشود٠ البتـــه گدا م‌هادر نزدیکی ستیشن‌های ریل موقعیت دارند که‌به‌این وسیله بـــه بسیار سادگی مقدار زیاد گند م‌را اولا به‌آسیاب های بزرگ نقل داده وآنرا دربین بوجی ها ویا پاکت‌هاقـــرار میدهند وبه بازار سرتاسر امریکـــا عرضه میدارند ٠ وگاهگاهی از یـــن تولیدات به‌سایر ممالك جهان هـــم توسط کشتی هاصادر مـــی شود ٠ مصارف روزانه مرد م امریکا چه نان خشك ویامکرونی ویا چیزهای د یگر ساخت آرد گند م‌همه‌اش اززمین‌های زراعتی غرب امریکا بدست می‌آید ٠

تربیه گاو در مزارع :

چراگاه های غرب امریکا همچـنان مقدارزیاد ضروریات مرد م‌این‌سرزمین ر ا ازناحیه گوشت مرفوع‌می گرداند مگر مردمانیکه به‌تربیه حیوانات اهلی وگله‌داری مصروف هستند زندگی‌شان خیلی بازندگانی مردمانی که‌درگذ شته ازایشان یادآوری کردیم فـرق دارد یعنی همه وسایل وشرایطیکه امروز دردست مردمان امـــریکا قرار دارد گله دارهای گذشته‌آنرا بخواب هـــم ندیده بودند ٠

درایالات متحده مرد م‌بالاخره به‌این عقیده رسیدند که‌بهـــتر است از جا هاییکـــه زر اعت ممکـن ا ست درآن جابه کشت‌وزراعت پر داخت و بهترین راه راتربیه حیوانات‌درمزارع دانستند به‌این تعبیرکه‌در گـذ شتـه حیوانات ازعلف های طبیعی استفاده

بقیه در صفحه ۳۹

د رحمت ترجمه

دوهمه برخه

دوواری نجلی

دواوری نجلی هم نسبت
پخوا ته ډیره ښکلی شوی وه
اود ټول کلی نجو نو مینه
والفت ورسره پیدا کړی وو.
رښتیا هم هغه ډیره پوه.
کا زینده ،ښکلی او مهربانه
نجلی وه او دهر چا سره یی
واقعی مینه درلودل. لا کن
ډیر افسوس چه دوا وری
نجلی دپسر لپی او وړی
دفصلو نو په را نژدی کیدو
سره ډیره خوا شنی ښکاریده

او ورځ په ورځ یی خوشحالی
له منځه تلل او مړا وی کیدله
داځکه چه دوا وری نجلی
اوړی دلمر څخه بدرا تلل او
ډاریده چه او به یی نه کړی
مور او پلار یی خپل لور ته
متوجه وه. هغوی ښه پوهیدل
چه زموږ لور ورځ په ورځ
مړدړی کیږی اوخوشحالی یی
له منځه ځی .ځکه نو دهغی
څخه به یی پو ښتنی کو لی
چه څله دومره غمجنه اوخرا-

شینی معلو میږی ، هغی به
ور ته ویل چه هیڅ نده پیښه
زه جوړه او تیاره یم، لا کن
مور به یی بیا هم ټینګار کاوه
چه اصلی علت ځان ته معلوم
کړی .لا کن دا وری نجلی
به پټه خو له ژه . هیڅ به
یی نه ویل خو په با طن
کښی ډیره خوا شینی اوبی
تابه معلو میده خو کله چه به
لمر پریوو ت او هوا به لږ
څه سړه شوه دواوری نجلی

به خو شحا له معلو میده‌او
ډیر به‌یی خندله .
کله چه دپسر لـــی تا بی
تیر شو اود اوړی ور ځـی
شروع شوی او تو دو خـه
پیل شوه. دا وا وری دنجلی
.یره او خوا شینی نوره هم
زیا ته شوه او اوس به‌نـو
ټوله ورځ دکو ټی په یـــوه
تو ښه کی نا ستـه وه اود
هیچا سره یی خبری نه‌کولی
کن‌کله به یی دلمر لور تـه
لاسو نه پو رته کړ اودا رنگه
به‌یی وو یل :
ای، سوخونکی لمره ! ژر خپل
خان پټوه خوا هش کوم چه
ما ته تکلیف رانکړی .داځکه
چه فعلا زه د ډیرو بیوز لو
اوسپیڅلو ا نسا نا نو لور
یم، که چیری زه او به شـم
هغوی خامخا تکلیف و ینـی
او زړو نه یی ازا ریږی ځکه
نو زما یو از نی هیله داده،
چه ما مه زیروه او ژر خپل
خان پټوه .

یوه ورځ دا کلی نـــوری
نجو نی دوا وری د نجلی‌کور
ته را غلی اودهغی څخه‌یـی
خوا هش وکړ، چـه دد وی
سره ښ ته‌ولاړه شی اوهلته
ښکلی ښکلی گلا ن‌ټول کړی
او په‌زړه پوری‌گیډی ځنی‌جوړی
کړی . لاکن دوا وری نجلی
دهغوی خوا هش ونه ما نـه
بلکه زیا ته یی کړه چه زه
ډیره نار وغه یم پری می بدی
چه په کور کښی ا ستراحت
وکړم نجو نو ور ته وو یل،
چه ټوله ورځ په کور کښی
نا سته یی نه لو یی کوی.نه
خا ندی موږ نه پو هیږوچه
په تا څه شوی دی. پـــدی
رخت کی یی مور دبلی کوټی
دوی خبری وا ور ید لـی،
سمد ستی دخا یه څخه جگه
شوه. دوا وری دانجلی کوټی
ته‌ور غله او دا رنگه‌یی وویل:
ټولو نجو نو ته ښه راغلی
وایم، زه نه پو هیږم چه‌نن
مو څنگه یاد کړو داســـی
معلو میږی‌چه زما لوزستاسی
سره دښت او صحرا ته نـه
ځی‌لاکن عنعنه‌خوداده‌چه‌دپسرلی
په وخت کـی لوی او واړه
خـوا ن او بوډا ټول دښت
او صحر ته ځی گلان‌ټولو ی
او ښکلـــی ښکلی گیـډ ی
ځنی‌تیا روی. نو ښه به‌داوی
چه زما لور هم ستاسی‌سره
دښت اوبن ته لاړه شی‌لوبی
وکړی او راز راز ښکلی‌گلان
ټول کړی ډی وخت کښی‌د
راوری نجلی د ځایه‌څخه‌ولاړه
شوه ځان یی د مور غږی ته
واچاړه خو خو ځلی‌یی ښکلی
کړاو دارنگه یی وویل! داچه
زماپه تگ سره خو ښه یی.
دادی زه به ولاړه شم لاکن
ستا دبیلوا لـی او جـدا یـی
طاقت را پو ری نه‌شته موریی
هغی ته تسلیت ور کـــړ
ورو سته دا را وری نجلـــی
جامی په ځان کړی د نورو
نجو نو سره دکور څخه را-
وو تله .دلاری په جر یان‌کی
نورو نجو نو ،اتنو نه کول،
خندل یی یوی خوا او بلـی
خوا ته یی ځغستل. لا کـن
دوا وری نجلی پټه خو له وه
اود ونو تر سیوری لا نـدی
روانه وه اودلمر دوړانگوڅخه
ډیره ډاریده وروسته تر یوه
گړی ټولی نجو نی یـــوی
غټی ویا لی پرځنده کښینستی
او په راز راز لو بو یی‌وخت
تیراوه. دوا وری نجلی دزیالی
پرغاړه ناسته وه .پښی یی
په اوبو کښی چولی وی او
دلمر دتو د وخـــی اړذاوړی
دمو سم په باب یی‌سوچ‌راهه
بدی وخت کښـی لمـر ورو،
ورو خپلی وړ انگی د غرو نو
شا ته پټی کړی‌وی‌او تاریکی
خان‌ښکاره کاوه ټولو نجو نو
دافیصله وکړه چه لر کـــی‌را
غونډی کړی او ددښت پـه
په پرا خه غیږ اوربل کړی
او رښنائی ته‌یی لوبی‌وکړی
او په‌وروسته یی او زبـــل
کړی هری‌خوا ته رو ښنا یی
خپره شوه .نورو نجو نوداور
دپا سه او شا وخوا تـــه
ځغستله ،لو بی یـی کو لی،
لاکن دواوری نجلی د زیا تی
ویری له کبله او رته نشوای
نژدی کیدلی او ځان یی‌داور
څخه لیری لیری کاوه پد ی
وخت کښی نورو نجو نود
وا وری نجلی مجبو ره کړه
چه داور دپاسه غیږوو هـی
اود هغوی سره په لوبو کښی
کډون وکړی د وا وری نجلی
مجبور رادهغوی خبری ومنلی
اوداور څخه یی ټوپ وواهه
څنگه‌چه اورز یات ډیـر او
لمبی‌بی‌قوی وی ځکه‌نوناببره
دوا وری نجلی دا اور دلمبـ
په زور او قوت ور یخه‌شوه،
هوا ته والو تله خو چـــه
درا تلو نکو ژ می په وخت
کښی دو باره دنجلی په‌شکل
راشی .

(پاتی په۳۹مخ)

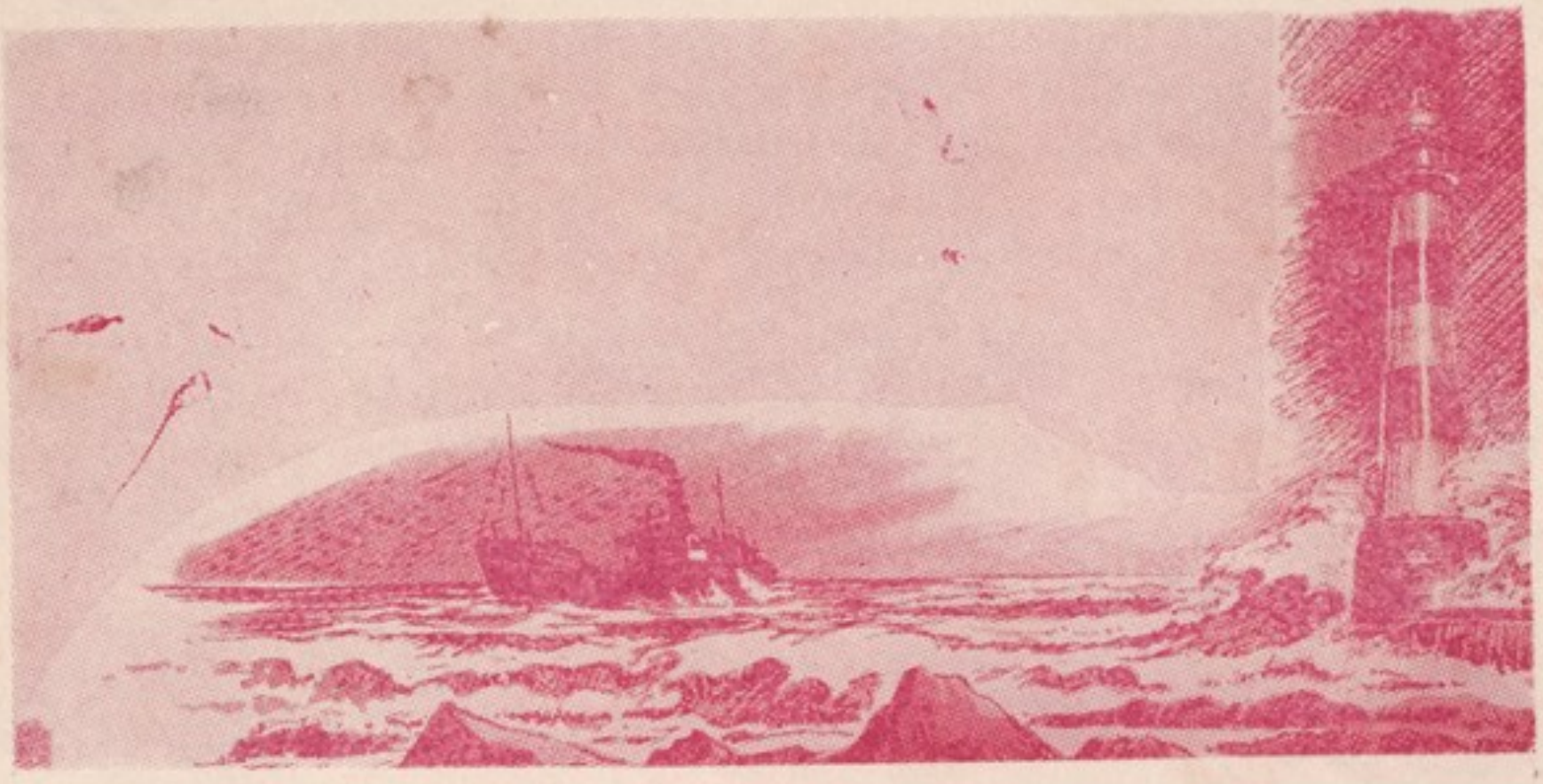

پیوسته بگذشته

پسر دریا

– سعید ...خوب شد که آمدی، من بدنبال عیسی هم کسی رافرستاده بودم که اینك حاضر شده .

عیسی در حالی که قیا فه حق به جانبی بخود گر فته بود گفت :

– بلی جناب فر ماندا ر.. وقتی که گفتند شما مرا احضا ر کرده اید بیدرنگ بسوی شما شتا فتم وبه اینجا آمدم، ولی عجیب است که می شنوم علیه من شکایتی صورت گرفته است.

فر ماندار جزیره گفت:

– بلی ... سعید جوا نمردعلیه شما شکا یت نموده است. او میگوید، در بحر شما به همراهی افراد مسلح به کشتی او حمله نموده، اموا لش ر اغارت نموده اید.

عیسی مثل اینکه بسیار تعجب کرده باشد گفت:

–من...؟ عجیب است... چه شکایت دور از انصاف و چه ادعای غلطی . سعید که تااین لحظه خا موش بود گفت:

– پس میخوا ستی شکایت هم نکنم...؟ آخ ... چه قیا فه حق بجا نبی بخود گر فته است.

جناب فر ما ندار ... این شخص یك دزد است ، یك دزد دریایی.

عیسی بابرافروختگی زیادی گفت:

– جناب فر ما ندار، اگر احترام شما نمی بود، من سزای گستا خی ها و زیاد روی ها ی این مرد را میدادم... نمیدا نم او بکدام جرأت به تا جر راستکار وآدم محترمی مثل من چنین جسارت میکند... او مرا دزد دریایی خطاب کرده است.

سعید با بیحو صلگی گفت:

– آقای فر ماندار... بخدا اویك دزد است ... او بکشتی من دستبرد زده اموال تجارتی مرا غارت نموده است.

عیسی گفت:

– آقای فر ما ندار...هستند کسا نیکه اموال تجارتی را با کشتی های خود حمل میکنند، آیامن میتوانم ادعا کنم که اموال شان از آن من بوده و آنها در میان آبها اموالم را غا ر ت کرده اند...؟

سعید گفت:

– ولی تو اینکار را کرده ای.

– بکدام دلیل این حر ف را میزنی، آیا مدرکی بر علیه من داری...؟

ادامه دارد

ترجمه رحیم اعتمادی

تخت خواب بشکل موتر

چون کود کان بیشتر به سامان وو سایل بازی وسر گر می علاقه دارند پس داشتن چنین وسایل بر خو شی و فرحت ایشا ن می افزاید .

معمولا کود کان سا ما ن بازی خویش را در اتاق های خواب خویش جمع می نمایند وباآن خودرا سر گرم می سازند .

یك شر کت تجار تی که بیشتر سامان بازی بر ای کودکان میسازد در این‌اواخر دست بیك ابتکار تازه زده است.

ابتکار تازهٔ این شر کت ا ینست که شکل تخت خواب های کود کان راازحالت یك نواختی آن‌خارج سا خته بدان نو آور ی های تازه ای بخشیده است . مثلا یك‌تخت خواب ساده را بشکل مو تر تغییر داده که این تغییرشکل سبب شده که کود ك بر علاوه داشتن یك تخت خواب آرام یکی از بهترین وسر گرم کنندهٔ ترین و سایل سر گر می را نیز داشته باشد.

این تخت خواب جدیدبشکل موتر با داشتن عرابه ها یش به آسانی از یکجا بجای دیگر برده میشود بدون اینکه د ر نقل دادن آن زحمتی بر ای کودك ایجاد شود .

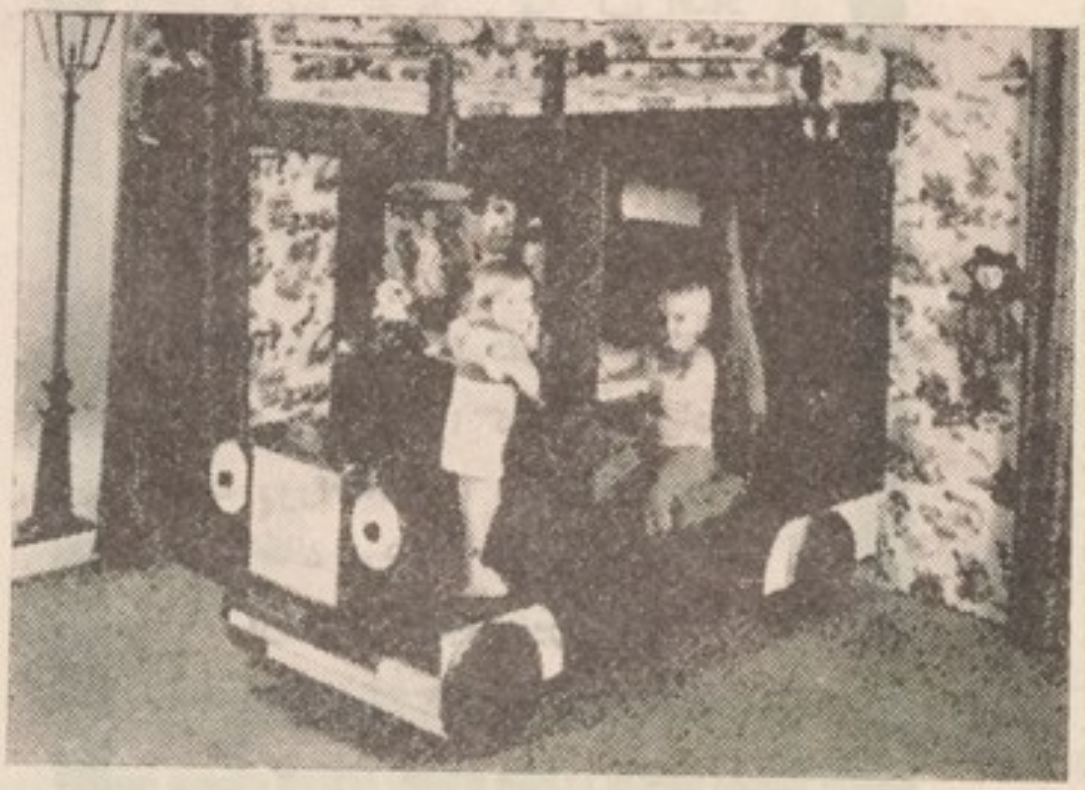

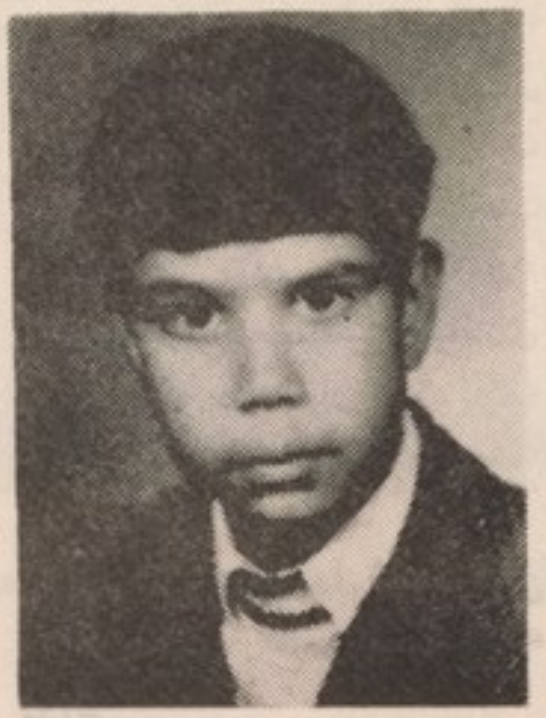

شاولی احمدی همکار مجله

مرضیه حمیدی از مزار شریف

نصرت الله متعلم صنف سوم مکتب بی‌بی مهرو

به قلم شما

دو بیتی های محلی

بهار آمد به چشم من گل افتاد
ز گل شوری بجان بلبل افتاد
دلم آشفته زلف نگا راست
بدستم رشته از سنبل افتاد

• • •

عجب رسمی که دارد آد می‌زاد
که دور افتاده‌را کی می‌کند یاد
که دورافتاده را مرده بدانید
که خاك مرده را کی‌میبر دباد

ارسالی بصیر میر زاز اده
از صنف هفتم لیسه عا لی
امانی

ضرب المثلها

سبزه را باران بنده را دیانت .

چاه کن را چاه در پیش است.

دیر رسیدن خوب تر است از نرسیدن

نیت بد قضای سر .

مشت نمونه خروار است.

غم نداری بز بخر .

از آش کرده کاسه گرم است .

مسجد گرم گدا آسوده .

شب در میان خدا مهربان.

تهیه از نریمان . ن .

یك خبر جالب

یك پشك از فاصله هزا رمیل بخانه صاحب خودبر گشت . این پشك مر بوطفا میلی بود که‌در نیو جرسی ایالات متحده امریکا زند گی‌داشتند .

کلر نس وخانمش اظهارداشتند که پشك شان به وزن ده پوند بنام بلیکی شایدفاصله یکهزار میل را باپاهای خود پیموده باشد .

کلرنس علاوه نمود و قتی‌پشك ما مفقود گردید تو سط جراید وتلویز یون اعلا ن‌نمودیم مگر نتیجه نگر فتیم. وفکر کردیم شاید مرده باشدویاهم دیگر بر نگر دد و لی در هفته اول ماه جنوری نامه ای‌از پسر شان در یافت داشته اند که ازباز گشت پشك خبر داد .

یکی از متخصصین بیطاری در این مورد اظهار نمود که پشك ها میتوانند از فا صله های طویل راه بپیما یند .

ارسالی : سیما شجا عی متعله صنف هفتم لیسه‌عایشه درانی

غچی

ای مرغك خوشجما ل غچی
ای طائر تیز بال غچی

ای بال و پرت صفا ومشکین
دلکش چوشکنج زلف پرچین

درپای توبسته نوبهار است
هردیده براهت انتظار است

ا ز آمدنت شدیم شا دان
از دیدن توخوشیم وخندان

ازغج غج تو به غنچهٔ دل
هر لحظه شگفتگیست حاصل

آواز تو خوش دلنواز است
گفتار توذکر بی‌نیاز است

از صوت تو مژدهٔ بهاران
یابند بگوش جان هزاران

ازبی ضروری ترا بهرجا
جای است خوش آمدی‌بفرما

بالای سرم بگیر خا نه
یعنی‌که بسقف ساز لا نه

درخوبی سقف‌خانه‌شك‌نیست
زیراکه درورهٔ پشك نیست

خواهم‌که نگه کند خدایت
آفت نرسد به‌چوچه هایت

یارب که بخانه باشی آرام
طوریکه به پوست مغزبادام

از محمد ابراهیم خلیل

بزرگترین‌ها

-بزرگترین شجا عت‌اعتمادبه‌نفس
-بز رگترین گناه انجام‌کاربی فایده
-بزرگترین عبادت خد مت‌به خلق
-بزرگترین رنج حسا دت

ارسالی محمد سمیع صنف‌دهم لیسه تجار ت

سخنان بزرگان

* انتظام وانظباطشرطعمده موفقیت است .

*اندو ختن سهل است و نگهداری مشکل .

*برای تا مین حیات وبقاء درین جهان باید از ضعف وناتوانی دوری گز ید .

*اعتماد بنفس یك شر ط عمده مو فقیت است .

*شجا عت یك شر ط عمده مو فقیت است .

* یك ملت که از مرگ نترسد هرگز نمیرد .

مادر وپدر را غنیمت دان !

فرزند را علم واد ب بیاموز!

جمع آو رنده سید حیدر شاه « شامل»

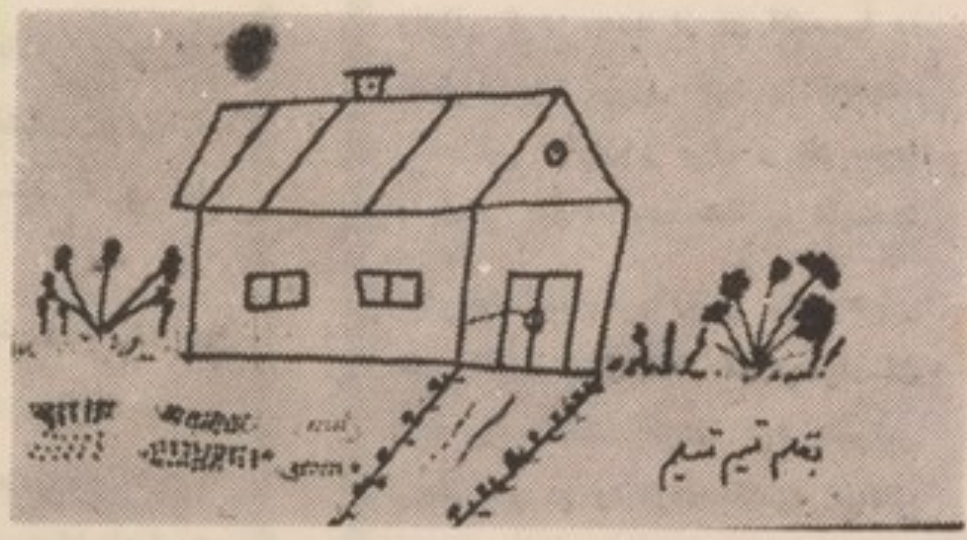

نقا شی تمیم تسلیم از قندهار

مکاتبه

مایلم باکسا نیکه به شعر خوانی علاقه دارند مکا تبه نمایم .

آدرس :

فوزیه نعیمی متعلمه صنف سوم‌الف مکتب‌گو هر ی

ترجمه :نبیلا ((ب))

مادر آفتاب

زمانی فرما نروای آفتاب وفرمانروای ابر باهم یکجا زندگی میکردند. اما هروقت فرمانروای آفتاب با ابر تصا دف میکرد او را سر زنش کرده میگفت: دیشب تو دریك حصه زمین سیل را جاری نمودی و من بزحمت زیاد آنجا را خشك نمودم اگر اینکاررا نمیکردم .حا صلات دهقان ها از بین میرفت بیا کمی مهربان شو ابر که عصبانی شده بود گفت :

-بتو مربوط نیست من چندین هفته دیگر امر بارش داده ام آفتاب پرسید:

-چرا باعث اذیت مردم این شهر میشوی .

ابر گفت :

-درین شهر دختری بود که من میخواستم اورا بگیرم ، ولی اورابمن ندادند حالا میخوا هم انتقام بگیرم همرا هان خود یعنی باران- برف ژاله -رعد و برق را همیشه بجان شان می فرستم .

آفتاب گفت :

-بخاطر یك دختر توحق نداری تمام مردم شهر را اذیت کنی .

ابر گفت :

هیچکس نمیتواند مرا ازینکار منع کند. آفتاب گفت :حالامی بینی ... من قطعا نمیگذارم که تو اینکار رابکنی و بعد رفت و بشدت برآن منطقه تابید .ابر، باران ژاله وبرف رافرستادولی هیچکدام نتوانستند کاری کنند زیرا آفتاب باشدت می تابید .

ابر و رفقا یش فکر کردند که چه کنند. شمال گفت :شما میدانید که آفتاب هر روز صبح مثل یك طفل کو چك بدنیا می آید -چاشت مرد میشود و عصر مانند پیران بطرف غرب میرود تا سر زانوی مادر خودبخوابد. اگر اینکار را نکند به همان حالت پیری می ماند و ازنو جوان نمیشود. پس بهتر است مادرش را بدزدیم تا او نتواند شام سر زانو یش نشسته قوت بگیرد. همه خوشحال شدند و گفتند :فکر خوبی است باید او را بدز دیم .

ابر خودرا به اسپ سفیدی تبدیل کرد وپیش خانهٔ طلایی رفته به مادر آفتاب گفت :

-مادر عزیز ... پسرت آفتا ب مصروف خشك کردن باران های شهری است ولی زو رش نمیرسد .مرا فرستاد تا ترا نزداو ببرم تا او را قوت بدهی .مادر آفتاب خواست به کمك پسر بشتابد واز همین جهت بر اسپ سفید نشست ولی ابر .اورا بجای دیگری برده در محل تاریکی زندانی کرد. بعد از آن آفتا ب نمیتواند ست نیروی خود را تجدید کند. ابر ،باران و برف و باد سرما و خنکی ایجاد کرده همه را اذیت میکر دند -بالاخره روزی ناخن های مادر آفتاب دراز شد، او دیوار آن قلعه را شکافته خودرا نزد پسرش رسانید و او را قوت بخشید .آفتاب که نیرو گرفته بود دو باره ابروبرف وباران را بفرار مجبور کرد.

دکمکیانو انیس

د ۳۵ مخ پاتی

شنه ږیره

شین ږیری وپو ښتل‌ولی په کیلی باندی وینه پر ته‌ده دښځی رنګ چه لکه واو ره سپین تښتید لی وو ځوا ب

ورکړ زه‌خبره‌نه‌یم شین‌ږیری په غصه‌شو اووی‌ویل مګر زه پو هیږم : ته هغی کو چنی خونی ته ننو تی ئی. ډیره ښه ته‌به‌اوس‌بیا هم هغی خونی ته ننو ځی اود همیشه‌دپاره به‌په هغی خونه کښی دهما غوښځو سره پا تی‌شی کومی چه‌تـــا هلته لید لی دی .

دشین ږیری زړه‌تر توری ډبری سخت وو اودا ئی و یل

ته‌باید مړه‌شی ، او همدا اوس مری . ښځی ئی د اوښکـــود بهید لو په‌وخت کښی و ر ته وویل نو ما ته اجازه را کړه‌چه دخپلی‌خورسره خدای پامانی وکړم شین ږیری ورته وویل تا ته پنځه‌دقیقی وخت‌شته‌گوره

چه‌یوه ثانیه هم زیا ته نشی. غریبه ښځه پاس خپلی خونی ته‌و ختله او خور ته‌ئی وویل: ځما خوری و روڼه چیرته دی؟ هغوی‌و عده کړی وه چه‌نن ما وگوری .

ښځی ئی ځواب و ر کړ: را ځم ، را ځم اوبیا ئی خپلی خورنه پو ښتنه‌و کړه:

ځما خو ری ته هیـــــڅ نه‌وینی؟ زه‌وینم دگردډیر و ره چه زمونږ خوا ته‌را نږدی‌کیږی. خور ئی ځواب ور کړ. زمونږ

پاتی په ۲۸ مخ کی

شامل تعر یفات و اصطلاحات علمـی، ا دبـی، و اجتماعی

مؤلف :محمد جان (فنا)

چراغ معرفت ۱۱

• فشار «ف» : عبارت از نسبت‌قوهٔ‌وزن برسطح اتکاء جسم میباشد.

•اگر وزن جسم رابر سطح اتکاءآن تقسیم کنیم خارج قسمت عبارت از فشار میباشد •

•فشار قاعده (ف) :فشاری راکه‌ما یعات بر قعر ظرف وارد میسا زند فشار قاعده میگویند •

•فشار های مایعات در حالت‌سکون (ف) :عبارت ازسه فشار:فشار قاعده فشارجنبی و فشار تصا عدی‌میباشد•

•اجسام شناور (ف) :اجسا میکه بالای یك مایع شنا میکنند ،نظر به مایع مذکور جسم‌شناور گفته‌میشوند•

چوب ،کارك ،مقوا و بعض اجسام‌سبك دیگر بروی آب شنا میکنند • برادهٔ فولاد بالای سیماب شنا میکند،لهذا برادهٔ فولاد نسبت به سیماب شنا ور بوده نظربه آب‌شناور نیست‌بلکه غوطه ور است •

•شنای طبیعی و صنعـــی (ف) :شنای اجسام راکه بـالای مایعـات (برادهٔ فولاد بالای سیماب و چـوب‌بالای آب) صورت میگیرد شنای‌طبیعی میگویند، در حالیکه شنا وری انسان‌در آب یا شنای ماهی و بعضـــی از پرند گان شنای صنعی میباشد •

•ظروف متو صله یا مرتبطه (ف): ظروفی را که از پایین بهم پیوست‌و از بالا باهوا مربوط باشند، ظـــروف‌متوصله می نامند •

•فشار طبیعی هوا (ف) :هوا بـرسطح بحر بالای هر سانتی متر مربع با قوهٔ (۱٫۰۳۳)کیلو گرام فشاروارد‌میسازد •این فشار را فشار طبیعـی هوا میگویند ،

•بارو میتر(ف) هر آله ایکه‌توسط‌آن فشار هوا را معلوم میکنند ،بارو میتر گفته میشود •

•سیفون (ف) :یك لوله بانـــل‌خمیده ایست که دارای دو بازوی‌غیر مساوی بوده برای انتقال یك مایـع‌ازیك ارتفاع کوچك به ارتفاع پست تری استعمال میشود •

•مخراج الهوا (ف) :آله ایست که‌برای تخلیه هوای یك ظرف استعمال میشود •

•فضای مضره (ف) :چون هـوا را بکلی (طوریکه در ظرف قطعا دیگـر هوائی باقی نماند)ازظرف‌نمیتوان‌خارج ساخت لهذا یك مقدار کم هوا حتمادر نلهای مخراج الهوا باقی میماند•این‌قسمت های مخـراج الهـوا را در

اصطلاح فضای مضره میگو یند .

*تضییق هوا (ف): اگر هوائی راکه از یك ظرف خارج میکنیم در ظرف دیگری داخل سازیم .میگوئیم هوا را در ظرف ثانی تضییق کردیم.

*وزن حقیقی (ف) :وزن یك جسم را در خلا وزن حقیقی آن میگویند.

بالون ها «ف»: سفائنی اندکه‌در ساختمان آنها از قانون ارشمیدس و قوهٔ تصاعدی هوا کار گرفته شده بهوا صعود مینماید .

*حرارت (ف):چیز یست که ازیك‌جسم بجسم‌دیگر انتقال نموده وجسم اخیره را گرمتر میسازد.

*درجهٔ حرارت (ف) :همان حالت‌فزیکی است که تعیین مینماید، کدام یك از دو جسم متصل و مجاور ،حرارت خود را بدیگری خواهد داد.

*همان حالتی میباشد که توسطآن‌انسان میتواند بداند یك جسم از جسم دیگر چقدر گرمتر است .

*میزان الحراره (ترما میتر) (ف): برای تعیین درجهٔ حرارت ،الهٔ ساخته اند که آنرا میزان الحراره مینامند.

*مثبت و منفی (حرارت) (ف) :درجه های حرارت تحت صفر رادرجهٔ حرارت منفی (-) و درجه های‌حرارت‌فوق صفر را مثبت (+) مینامند.

*اسم (د) :کلمه ایست که برای نا میدن شخص ،حیوان و یا چیزی بکار میرود .

مانند: انسان ،درخت ،اسپ،احمد،میز و غیره .

*اسم عام(د) :کلمه ایست که‌تمام اشیا یا افراد هم جنس را شامل باشد مانند دختر ،خانه ،سیب ،قلم و غیره ...

*اسم خاص «د» آنست که شخص یا مکان معین راز شان دهد چون : کابل احمد شاه بابا ، قندهار، افلا طون .

* اسم ذات «د»: عبارت از اسم‌اشیا ییست که بوسیله دست ویا چشم محسوس شده و وجود خارجی داشته باشند مانند :

کتاب ،میز ،آهو و غیره .

*اسم معنی (د):آنست که بوسیلهٔ دست ویا چشم محسوس نبوده و وجود خارجی نداشته باشد مثل:خرد دانش ،علم ،اندوه و غیره ...

*اسم جمع (د) :آنست که‌درصورت مفرد و در معنی جمع باشد مانند.

دسته ،رمه ،لشکر ،قوم ،طایفه و غیره .

*اسم زمان (د) :اسم زمان آنست که بروقت و زمان کاردلالت کندیعنی وقت وزمان را نشان دهد مثل: روزسال، شامگاه، سحر گاه، هفته‌وغیره. غیره .

*اسم مکان (د) :آنست که برجای واقع شدن یك کار دلالت کندیعنی جای‌ومکان رانشان دهد چون: عید گاه ،لشکر گاه، خانه ،مکتب ،باغ و غیره

ورو نه خوبه نه را ځی ؟ آه .نه خوری دا دوریو رمه ده .

میر ه یی ز غ کړ و آخر ته را ښکته کیږی‌اوکنه ښځی ئی خواب ور کړ: یوه دقیقه‌نور هم صبر وکه اوبیائی پو ښتنه‌و کړه :

ځما خوری آننا ! ته هیڅ نه وینې ؟

زه دوه‌په آ سونو سوا ره وینم . هغوی دی‌خوا ته راروان دی مکر ډیر لری‌دی.آه.دازمونږ ورونه‌دی هغی‌غږوکړ زه ورته اشا ره و ر کو م چه‌په ډیره چټکتیا ځانونه راو رسوی .

مکر په دی‌وخت کښې شین ږیری‌پښې ودریو لی‌اوداسې غږ یی‌پور ته کړ چه تول کور په لړزه شو.

غریبه ښځه ښکته شوه او تو له په‌اوښکو لنده د هغه پښو ته‌ولویده مکر ده ور ته‌په بی رحمی وویل‌اوس هیڅ‌قسم او ښکی ستاسره کمك نشی کو لی! شین ږیری په ډیر غضب وویل: ته‌باید مړه شی؟

هغه په‌یوه لاس دا دسر له وینښتانو ځخه ونیوله او په بل لاس ئی‌خپل‌وحشتنا ك‌کرچ پور ته‌کړو ښځی‌ورته په کرار وویل یو دقیقه مهلت نور هم را کړه .

شین‌ږیری خواب ورکړ نه نه او هغه نور دغریبی د سر خو ځو لو ته تیا ری ونیو .

مکر په دی و خت کښې په در وا زه کښی دا سی سخت ټك پور ته شو چه

پاتی په ۳۱مخ

دکمکیانو انیس

ترجمه : داکتر فرهمند

کرهٔ کلان مقبول

درخزان سال ۱۹۷٤دستگاه تلویزیون که در حدود چهل شهر اضلاع متحده امریکا از آن استفاده میکند پرو گرام جدیدی را برای اطفال تحت عنوان «کره کلان مقبول»شروع کرده بود . این‌پرو گرام‌دنباله دار که از ۲٦حصه تشکیل‌شده است توسط کمپنی بین المللی تیلفون وتیلگراف تهیه‌گردیده است . این پرو گرام برای آن عده از تما شا چیان تلویزیون تخصیص داده شده که بین سنین ۸ تا۱۲ قرار دارند .

د رهر قسمتی ازین۲٦حصه فلم مذکور حدا قل از سه مملکت مختلف فلمگیری شده است این پرو گرام دنباله دار به ترتیبی ساخته شده که‌برای ترجمه به زبانهای خار جی سهل و آسان است ، چراکه صاحب‌کمپنی درنظرداشت‌فیلم مذکور را درسال ۱۹۷۵ بدسترس عموم استیشن های خارجی بگذارد .

«کره کلان مقبول» عنوان خود را از عکاسی تاریخی که توسط کیهان نورد معروف «فرانك بورمن» که ذریعه قمر مصنوعی ازکره زمین نموده گرفته شده است .

منظور ازین پرو گرام‌بیدار ساختن حس همزیستی‌بااطفال دیگر جهان ذریعه نمایش چگونگی زندگی همسالان شان در ممالك دیگر است بورمن‌در افتتاح‌نمایش‌فیلمی‌که برای‌روز نامه نگاران ازطرف‌انستیتوت فیلم‌های امریکائی‌درمر کزهنری جان کنیدی درواشنگتن دایر شده بود گفت : همانطوریکه نمونه های خاك واحجار سطح مهتاب برای ما ارزش و معنی دارد ، شاید تماشای این‌جهان از فضای خارجی به مفهوم یك سیستم مغلق و بهم پیوسته جهانی معنی و مفهوم عمیق برای بشر داشته باشد .

«کره کلان مقبول» جهان را به اطفال به قسم یك شهرك جهانی معرفی میدارد که درآن اطفال با هم یکجا از واقعات مختلف‌حظ میبرند وعکس‌العمل های مختلفی از خود بروز میدهند .

(متصدی) نصیر احمد «فروغ»

افقی !

۱ـ خواب نیست .
۲ـ ا ره‌یی دم ـ فریب‌وحیله
۳ـ دار پرا گنده .
٤ـ نی است ـ معدن
٥ـ دو ری را گویند .
٦ـ شیرین و تلخ نیست ـحروف خطا بیه .
۷ـ رهبر است .

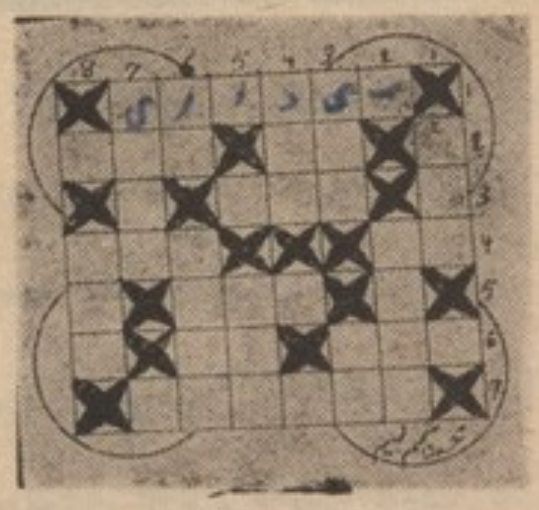

عمودی !

۱ـ ما یع حیا تی و جود .
۲ـ مدد گار
۳ـ ممطبع ـراه بی‌پایان
٤ـ رنج وا لم است
٥ـ اسم صفت
٦ـ ر ام میان خالی ـازشیر گرفته میشود .
۷ ـ به خداوند میزیبد.
۸ـ ضد آب را گویند .

«طرح کننده محمد شمیم‌فهیم»

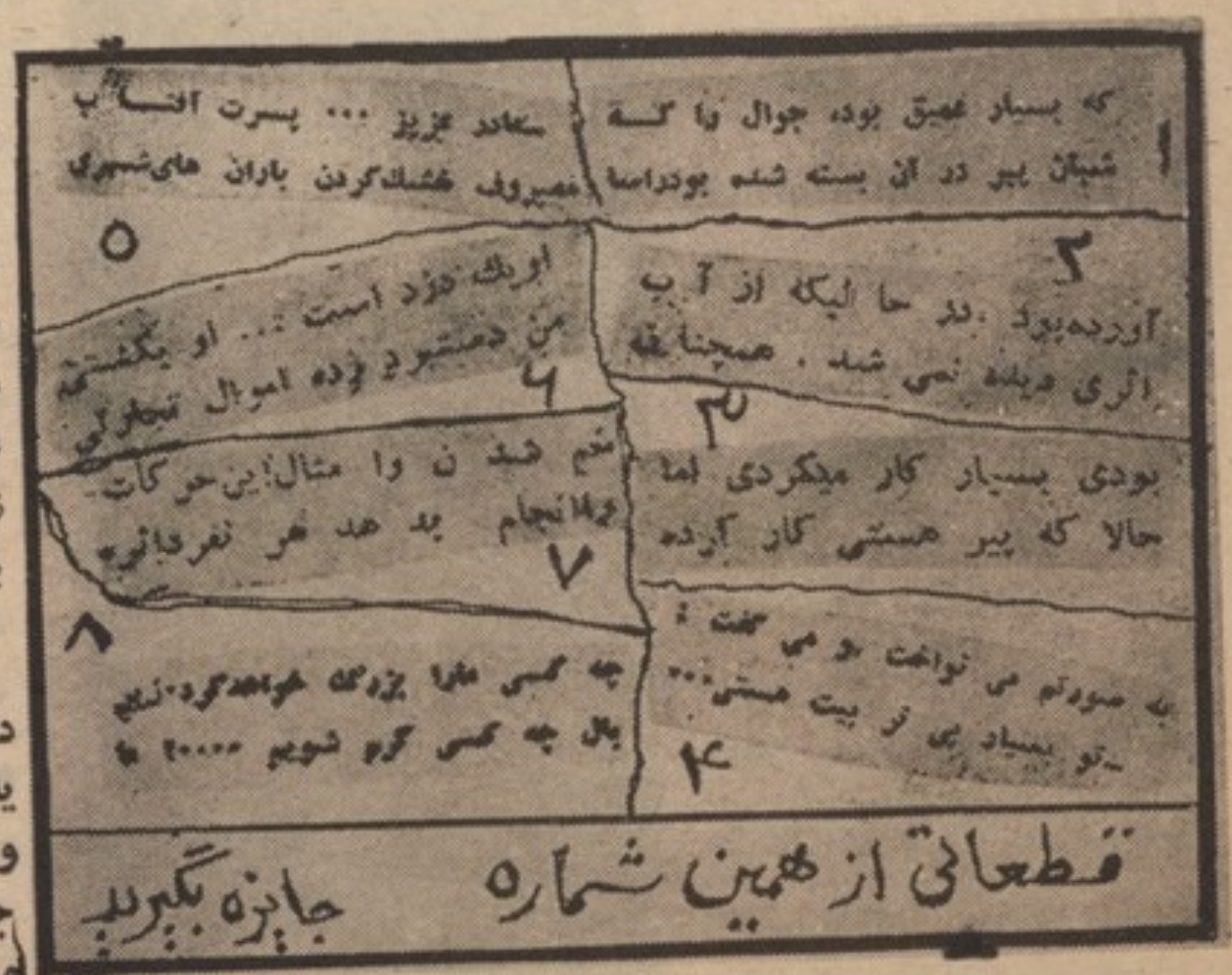

حل کنندگان صفحه مسابقات شماره های گذشته

سنترل احمدی وسید وسید یما احمدی تمیم تسلیم،ناجیه تسلیم ، پیمان صدیق ،قدریه‌صدیق ،یاسمین خدیجه ، مریم آ بشا ر مارینا ونجلا حمیدزاده، کمال فخری محمدمجدعباسی، دستگیر درو یش، همایون درویش، لیلما، محمداشرف‌و شکوره عظیمی ،مریم علومی، حمیرا علومی ، ببرلاعلومی‌وناهیده‌علو می ، حبیب الله،شهلا ،احمد فرید فعال، عبدالهادی رسولی،احمدجاوید صا لح زاده ،سیده قریشی ،محمد محسن، فوزیه نوری، ناهید(ن)منیژه،محمدعارف ابراهیمی ،امان‌الله، امر یك سنگهه، محمد قاسم امینی ، محمدشریف ، رونا فخری ،علی‌محمد میرزا زاده و میوند میرزازاده ،رویاقریشی، جاوید فخری ، فتانه ،ریحانه یونسی ، سید عبدالمطلب ،وحید میرزا زاده‌و کریمه میرزا زاده ،رحیمه عباسی ، هلنا،محمدشمیم زکریا، محمدتمیم‌فهیم مکیش کمار مهره، میرویس اتیك‌خیل گل‌خانگه‌اتیك‌خیل، احمد جا و ید رحیمی ،غلا م‌مصطفی غفور ی، عزار الدین،حکیم تو فیقی شهنازاحدی زاده ،عبدالشکور ،شاولی مایل‌احمدی بصیر مرزازاده، فهیم یونسی، گلنار صالح ،دین محمد شینکی ،صا لح محمد صالح ، گیانا چندرا م‌یار، غرغبست خواخور، ملالی‌خواخوری و زرغونه خواخوری، نسیمه فدایی ، بشیر احمد حنیفی ، فریده‌سیدزاده.

به اساس قرعه کشی که‌در دفتر مجله صورت گرفت‌پیغله یاسمین ، گیا ن چندرامیار وغلا م مصطفی غفوری برنده جایزه شناخته شدند که میتوانند جوایز خود را از دفتر مجله اخذ نمایند .

افقی :

۱ـ حیوان خراب کا ریست ـ یکی از میوه های بهاری ودرخت آن بنام خود مسمی است .

۲ـ حیوان بار کش ـ درعربی مادر را گو یند ـ نگهدار را میگویند .

۳ـ بچه در پښتو ـ تخلص مدیر مسئول مجله

٦ـ سخت نیست ـ اگر آخرش «ر» میبود یار میشد.

٥ـ صحنه تمثیل راگویند ـ پایتخت یونان .

٦ـ در عربی گوشت است اما بدون آخر ـ پایتخت آن بغداد است .

۷ـ یکی از جواهر قیمت‌بها ـ نام این ماه ا حرام نیز است

۸ـ یکی از جنگهای مشهور سلطان محمود غزنوی ـ خزنده خطر نا ك

۹ـ راه که‌پایان ندارد. ـ معکوسش یابااست ـ درپښتو بلندرا میگویند .

۱۰ یکی از خوردنی های لذیذ ز مستانی .

۱۱ـ جنگی را گویند در شعر ـ بایسکل ... است .

عمودی :

۱ـ اثر معروف نظامی گنجوی

۲ـ برادر در پښتو ـ ازآرد پخته میشود .

۳ـ یکی از مما لك عربی ـ تکرار ـ هستم‌درپښتو .

٤ـ مادر کلان پښتو .

٥ـ برای هر ملت ضرورت است که دا شته باشد ـ بندی به پښتو .

٦ـ اختیار در پښتو ـ در زبا ن عا میانه ناو قت کردن را گویند .

۷ـ با آن‌خانه‌را چاك‌میکند ـ کاکای عربی ـ بوی پراگنده

۸ـ او لین پادشاه آریانا ـ رحم باا ضا فه (ر)ـ مادر در اردو .

۹ـ از زانو ببا لا ـ ما را

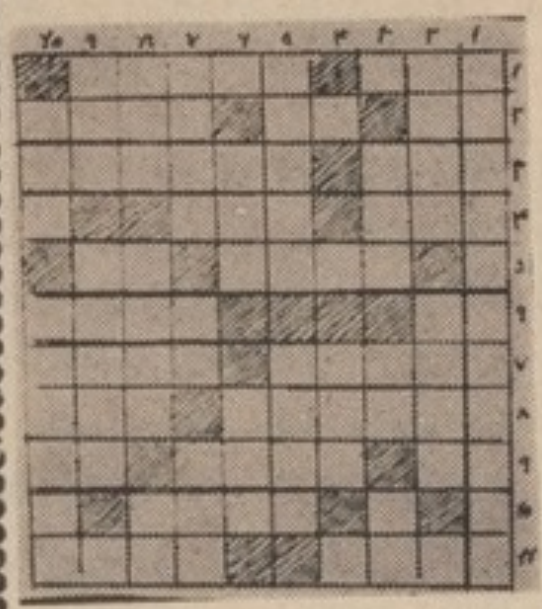

جایی آخر .

۱۰ـ پوره نیست یکی از خوا ننده‌های پښتو .

طرح کننده سیده « شامل»

د ۲۸ مخ پاتی

شنه‌زیره

شین زیری ودریده‌اوشاه‌ته‌یی وکتل.

دروازی خلا صی شوی اوپه خونه‌کښی دښ پد بختی ښځی و رو نه را ننو تل .

خپل کر چونه ئی وایستل اوپه‌شنه زیری بی‌حمله‌وکړه هغه دخپلی ښځی‌و رو نه وپیژندل او دستی‌په‌تیښته‌شو. مگر و رونو ئی هغه ونیو او مخکښی تردی‌چه ښکته شی په خپلو کر چونو کښی‌ئی وتو مبلو .

بیائی خپلی خورته‌رامنډه کړله او له ډاره نیمه ژ وندی اونیمه مړه خور یی په غیږ کښی ونیو له او ښکل ئی کړه .

بیانو و رو نه ئی هم دشنی زیری مانی که‌را غلل‌اوهغلته ئی پکښی په‌خوشحا لی ژوند کاووواود شین زیری نو م هیڅکله چاپه‌خوله نه‌اخیسته

سید عزیزالله قریشی وبشیراحمد سیفی دو تن از برندگان جایزه صفحه‌مسابقات که جایزه های خود را از دفتر مجله اخذ نمودند .

از مریم :محبوب

معلم ما

معلمی داشتیم که خیلی عصبی‌بود اگر شاگرد شوخی می‌کرد و یاحرف میزد، اگـــر درس هایش را یـاد نمیداشت ،اگـر دستها یش چـرك‌و کثیف می بود فورا اوقلـــم هارا از جیبش برون مـی کشید شا گـردرا میگفت :

پیش بیا ۰

بعد در لابلای انگشتاز شس قلـم هارا یك یك می گذاشت وبا شـدت هرچه بیشتر فشار میداد و میگفت:

ـهنوز جزایت کم‌است ۰۰۰ هنوز!

و با دستهای بزرگ و سنگین‌خود زیاتر به‌قلم ها فشار می آورددراین حال دندان هایش را بالای هم می گذاشت ،درحالیکه چشما نش کوچك کوچك میشد ،شا گرد را باز تهدید می کرد و میگفت :

ـتنبل ۰۰۰ کثیف نا کامت میکنم۰

همه شاگرد ها از اومی ترسیدند، ازصدای بلند وفریاد خشم آلودش می‌ترسیدند . از د ستهای بزرگـشو گوشت آلودش می تر سیدنـــد ،از صدای قدم هایش که در وقـت راه رفتن انعکاس‌بلند و طولانی به‌دهلیز می کرد ،می تر سیدند ۰

هرجا که شا گردان ا ورامی دیدند از ترس فوری سلامش می کردند،از فاصله های دور بطر فش می‌رفتند و سلامش می کردند ۰

منهم از او می ترسیدم مرتب مرا لت می‌کرد ۰نمیدانستم چرا ؟باسیلی به صورتم می نواخت ،و می گفت :

ـتو بسیار بی تر بیت هستی۰۰۰ بسیار !

بعد که قلم هارا به‌لای انگشتهایم فشار داده بود ،بادستهای گـوشت آلو دش از دو چوتی مویم محکم‌می گرفت و با قدرت زیاد بطر فش‌می کشاند، این طرف می برد ،آن طرف می برد، تکانم میداد و میگفت :

ـجزایت باید نسبت بد یگـــران سنگین تر باشد ۰

در این وقت اصلا جرات نداشتم که بصو رتش بنگرم ۰فقط سرم خم می بود وقیافه ام از شدت‌ترس‌سفید می شد ۰

دراین حال دیگر همصنفی هایـم نیز رنگشان سفید می‌پرید ۰ همه با چشمان ترس آلود و دهنهای نیمه‌باز به من وحرکات معلم خیره می ماندند باخود میگفتم :

ـچرا اینقدر مرا میزند ؟!

ولی جوابی نداشتم که به خـــود بدهم ۰

درس که تمام می شد، صدامی کشید :

ـفردا در سها رایاد داشته‌باشید۰

بعد می گفت :

ـهرکس نتواند فـردا درس را بگوید ۰۰۰ وابه جانش ۰وقتی ایـن کپ هارا میزد ،چشما نش رابه‌مـن می دوخت ۰۰

و باز می گفت :

ـتوهم درس را یا اشته باشی۰

میگفتم :

ـچشم معلم صاحب ۰

و بعد میرفت ۰شاگر ها مثل این که‌نفس تـازه ای یا فته بـاشند،از جاهای شان بلند می شد ند،خودرا حرکتی میدادند ،فاژه می کشیدنـــد، چیز هایی می خوردند ، خنده‌میکردند این طرف و آنطرف می دویدند ،بـه روی میزها بالا می شدند ،کنار تخته می رفتند ،بعضی ها با تباشیر بـــه کلمات درشت نامش رابروی تـخته می نو شتند و بعد چلیپا چلیپا می کردند ۰

آنروز هم‌قرار بود، در سهای روز گذشته را بپرسد شا گردان طبـــق معمول خاموش بـد هنش چـشم دو خته بودند ۰دل های شان گـرپ گرپ می زد ۰

دل من هم‌گرپ گرپ می زد ۰سرم خم بود۰با قلمی که بدست داشتـم خودم را مشغول ساخته بودم ۰بعـد ازچند لحظه سکوت سرفه ئی کـرد، سینه اش را صاف نمود و گفت:

ـکی درس را میگوید ؟

سرم را بالا کردم ،چند تا ازهـم صنفی های ما انگشتان‌خودرا بالاکرده بودند. دیدم معلم خیره خیره‌بسوی

من می بیند ، یادم رفته بود دستم‌را بالا کنم ناگهان با شتاب انگشتم را بالا کردم لبخندی زد، بسوی دیگران دید، بعد گفت :

-فقط همین چند نفر درس رایاد دارند؟

همه چپ بودند. انانیکه دستهای شانرا بالا کرده بودند، همچنان‌بسوی معلم می دیدند او باز صدا کرد :

-چرا خا مو شید.... کی را می گویم ... ؟

باز هیچکس جواب نداد. بسوی من اشاره کردو گفت :

-توبگو .چرااین ها درسها رایاد ندارند ؟

منم چیزی نگفتم ،نمیدانستم که چرا هم صنفی هایم درس را یاد نداشتند .او باز گفت :

گنگه شدی ؟

در حالیکه زبانم‌بند می شدگفتم:

-من ... من ... نمی دانم.

او خشم آلود مشتش را بروی میز زد .

-تو نمیدانی .. تونمیدانی؟

بعد گفت :

-پس کی میداند ؟

ناگهان یکی ازشاگردانیکه دستش رابلند نکرده‌بود به جایش ایستاد و گفت :

-معلم صاحب ...معلم صاحب... درس سخت بود ؟

او حرفش راقطع کردوگفت :

-اول چادرته به‌سرت کو بعد حرف بزن.

بیچاره هم صنفی مافوراچادرش را به‌سرش کرد وبعد گفت:

-ما .. یاد گرفتیم.

معلم دوباره صدازد :

-چی گفتی ... ازسربگو ؟

هم صنفی ما گفت :

-.. ما.. درس رایاد نگر فتیم..

سخت بود .به‌سر ش فر یاد کشید و گفت:

-کجایش سخت . کجایش سخت بود ؟

بعدگفت .

- ای‌تنبل ها .. ای تنبل ها ناکامتان‌می کنم.

بعد بسوی من‌دیدوگفت :

-توچطور امروز در س ر ا یاد داری ؟

باجر ئت گفتم :

-معلم صاحب من هر روز درس‌را یاد داشتم.

بعدگفتم :

-درس رابگویم .

گفت :

-بیا ... به‌این تنبل‌هادرس ر ا بگو که‌یاد بگیرند .چادر م رادرست کرد م ،کنار تخته ایستاد م، دلم می لرزید . زبانم بندآمده بود. مثل این که چیزی رایاد نداشته باشم، خاموش ایستاد م .اوباز صد ا کرد.

-شروع کن که وقت تما م‌ـ می‌شود.

هرچندبه‌خود فشار آورد م که‌درس رابگویم ، ولی‌هیچ چیزبه ذ هنم نیامد. دختران همه متو جه‌من بودند رنگ های شان سفید پریده بود. مثل اینکه رنگ من هم سفید پریده بود. اوبازصدازد :

-چراخاموش ماندی ؟

بعدگفت:

-تیز تیزدرس رابگو .

درس یادم نیامد، ترس شدیدی دردلم رخنه کرده بود. فکر می‌کرد م همین حالا اوبامشتش به‌د هنم می‌کوبد.

چهره اش کبود شده بود. تنه‌اش بزرگ به‌نظر م‌آمد. ناگهان رو یش رابسویم گشتاندوگفت:

-مگر تودرس رایاد نداری ؟

ترسیده ترسیده گفتم:

-معلم .. معلم‌صاحب یاد م‌رفته.

دیگر بسویش ندید م .ازچشمانش می ترسید م.ناگهان نمی دانم چه‌به دلش گشت که‌مهرآمیز رویش ر ا بسوی من‌ودیگران کردوگفت:

-میدانم که‌شما از من زیاد می‌ترسید.

-من به‌خاطر آن شمارالت می کنم وبه‌سرتان چیغ می‌کشم . که درس‌را خوبتر بخوانید وخوبتر درس را بدانید.

بعددستی برویم کشید و گفت:

-میدانم که توهم درس رایادداری.

اما حالا فراموشت شده .

شاگرد ها متعجب یك‌یك‌بادهن های باز او رامی نگریستند .هر کدا م نزد خودمی گفت :

- چرا اینقدر مهربان شده چرا؟

باز برایم گفت :

-برودختر م ..برو .. شما باید بدانید که‌مکتب جای درس خواندن‌ویاد گرفتن است .

بعد گفت:

- حالا میدانم که همگی تان‌درسهارا یاد دارید.

شاگرد هایکی بطرف دیگر شا ن می‌دیدند، نگاه های شان تعجب آلود وپرسش گرانه‌بود.

اوباز گفت :

-لازمست که آد م‌درمقابل‌شاگرد، خشونت داشته‌باشد .

درلب های همه لبخندی د یده میشد. ناگهان دید م همه دست‌های شانرابلند کردند وگفتند .

-معلم صاحب .. معلم‌صاحب ماهمه درس را یادداریم .. همه..

اولبخندی رضایت‌آمیزی زدوازاتاق بیرون‌برآمد .

ژبا ړونکی : انجنیر شیرافضل «لقمانی»

شنه ږیره

په لر غونی زمانه کښې یو سړی وو. دی سړی ډیره شتمنی ،ښکلی کورونه،زیات شمیر نو کرا ن،دسرو اوسپینو زرو لو ښی، سرو زرو گا ډی او گلا لی آ سونه لرل . مگر دی سړی شنه ږیره لر له چه دی یی ډیر کرغیړن بدشکله ښوده دشین ږیری گاونډی دوی گلالو نهی لر لی اوده غو ښتل چه له هغوی څخه د یوی سره واده و کړی نود هغو نجو نو مور ته به ئی ویل چه خپله یوه لور ده ته ور کړی .

مگر دنجونو څخه یوی هم موافقه نه کوله چه دشین ږیری سره واده و کاندی .

داځکه شین ږیری دمخه هم څو ښځی د ر لود لی مگر هغه شین ږیری ژوندی ژړا ند ی ور کی کړی وی او هیچا ته پته نه وه چه هغوی څه شوی.ددی لپا ره چه دا پیغلی نجو نـــی دشین ږیری سره ښه وبیژنی نونجونی ، مورئی او څو نوری پیغلی دڅو گاونډیو ځوانانو سره د ښارنه بهر میلمانه کړل او هلته ئی په یوه ما نۍ کی یوه اونۍ تیره کړه .دټو لو وخت په ډیره خو ښی تیرشودوی به گرځیدل ،ښکارته به تلل او ټو له شپه به ئی دا ســـی میلمستیاوی جو ړ و لی چه خوب یی هیروو. شین ږیری دټو لوسره یو ځای خوشحالی او نڅا وی کو لی او دومره مهر با نه وو چه کشره خور نوره دهغه له ږیری نه ډاریدله او موا فقه ئی و کړه چه له هغه سره واده وکړی کله چـــه ښا ر ته را ستانه شول دستی ئی واده جوړ کړ او کشـــره خور دشین ږیری ما نی ته ولاړه .

له واده نه یوه میا شـــت ورو سته شین ږیری خپلی ښځی ته وویل :

ما ته یو مهم کار پیښ شوی دی اود یوی او ږ دی مـــودی لپاره له کوره لر ی ځم .

هغه په ډیره خو ږه لهجـــه دخپلی ښځی سره په مخه ښه وکړه او هغی ته ئی ډاډورکړ چه دده په تگ خفه ونه اوسی اوخپل زړه خوشحاله وسا تی.

بیا یی ورته کیلی و ښو ولی اوو ی ویل :

دا کیلی ددرو لو یـــو گدامونو دی اودابله کیلی دهغی آ لما ری ده چه په هغی کی د سرو اوسپینو زرولوښی ایښی دی. دا بله کیلـــی دپیسو د صندو قـــو ده اود په آخر کښی دا یوه وړه کیلی ده چه د هغی په وا سطـــه هغه کو ټه خلا صیږی چه لاندی ددهلیز په پای کی وا قع ده .

هغه ټول ځایونه پرا نیزه او هری خوا ته گر ځه مگر پام کوه چه کو چنی خونی ته ننو ځی. که چیر ته ته ځما ونه منی او هغه خلاصه کړی نو ډیر سخت زیان به در ته و رسی.

ښځی و عده و ر کړه چه دده د لا ر ښوونو خیال بـــه ساتی شین ږیری خپله ښځه ښکل کړه په پگی کښـــی کښیناست اوولاړ کله چه چه شین ږیری ولاړنود گاونډ ښځی په تلوا ر را غلی ، هغوی غو ښتل چه ډیر ژر د هغه زیاته پانگه ووینی کله چه شین ږیری

شوه کیلی یی را پورته کړله دخونی وریی ونا ړه او ژر سرته خپلی خونی نه ولاړه دلته هغی په کیلی دوینی یو تور داغ و لید .

مگروینه نه تله . بیا ئی شگه او میده خښته ور پوری مښله په چا قویی گر و له وینه نه لری کیده . له یوی خواورکیده او له بلی خوا بیا را پیداکید له دا ځکه چه داد جادو کیلی وه

په همدی ما ښا م یونا ځا په شین ږیری را ستو ن شو ښځی ئی مخی ته منډه ورکړه او د هغه په ښکلو لو ئی شروغ وکړه او ځان ئی دا سی ښودلو چه د هغه زر را تلو ته ډیره خوشحا له وه .

گهیځ شین ږیر ی له خپلی ښځی نه کیلا نی وغو ښتلی هغی ورکړی مگر لاسونه یی دا سی ولړ زیدل شین ږیری دستی په هغو پیښو و پو هیده چه دده نه پټی تیری شوی وی. ولی تاماته ټولی کیلا نی

پاتی په ۲۷ مخ کی

په کور کښی وو هغو ی له ډاره دخپلی ملگری کورته نه راتللی. پیغلی دستی د گدا مو نو او خزا نو په کتلو بوختی شوی اود هغو حیرا نیدو پای نه درلود. ټول شیا ن هغوی ته ډیر گلالی او ښه بریښید ل .

گاونډیو ملگرو په جگ آواز دشین ږیری خزا نو ته خوشحا لی کو له اودهغه ځوانی ښځی ته به ئی دحسد په سترگو کتل . مگر هغه ددی خزا نو په فکر کښی هیڅ نه وه اوداهڅیدله چه هغه دد هلیز و روستی کو چنی خونه خلا صه کړی .

ددی دغه تلوسه دومره قوی وه چه په آخر کښی بی طا قته شوه، میلمانه ئی پریښو دل اولاندی خوا ته په پټه زینه ور ښکته شوه. کله چه تړ لی خونی ته ور غله و درید له.

هغی ته د شین زیری سپا رښتنه ورپه یاد شوه مگر تلوسه یی زیاته وه، کیلی یی راوا خیسته په داسی حال کی چه ټول ځان ئی لړ زیدو خونه ئی پرا نیستله. دی لومړی ځل څه ونه لید ل دا ځکه چه د خونی کړ کی تړلی وی . د لږ ځنډنه و روسته یی یوه خوابله خواو کتل که گوری چه په غولی کښی دوینو ډنډ او څو مړی ښځی پرتی دی دا دشین ږیری هغه پخوانی ښځی وی چه یوه یی دبلی پسی و ژلی وی. ځوانه ښځه له ډیری بیری بی حا له شوه او کیلی یی له لاسه وغو ر ځید له . کله چه په حال دی کیلی په دستمال پاکوله

بیائید بخندیم

تهیه‌و ترتیب از بتول‌بشیر

ازماجرا های کندل خان

ما لك رستورانی‌که کندل‌خان‌همه روزه درآن غذا میخورد روبه کندل خان کردو گفت:

ـ چرا اینقدر علا قه‌دا ری‌که دررستوران نان بخوری ودرخانه نان نمی خوری؟

کندل‌خان فورا جواب داد:

ـ برای اینکه دررستوران‌مرا کسی مجبور نمی‌کند که ظرفهارا بشورم ودرخانه‌مجبورم‌که‌نان راخوردم ظرفهارا هم به تعقیب آن بشورم .

انتقام

خانه‌ی که از شوهرش یك سیلی‌خورده بود به خانه پدر خود به شکایت رفت . پدرش یك سیلی محکم به‌اوزدوگفت:

ـ برو به شوهرت بگو که هروقت د ختر مرا سیلی بزنی منهم در عوض زن ترا سیلی میزنم وانتقام دخترم رامیگیرم.

سمارق

شخصی روزی‌به رستورانی رفت چون خیلی گرسنه‌شده‌بود فکر کرد چه بخورد . درآنوقت شکر سما رق بـه‌سـرش زد. پیشخدمت آمد به اشاره سر گفت چه فرما یش دا ریدچون هردوی‌شان زبان یکدیگر رانمی فهمیدند نا چار آنشخص قلم را گر فته‌شکل‌سما رق‌راکشید پیشخدمت رسم آنرا گر فته‌و بعداز چند د قیه بجای سما رق یکدانه چتری بارانی برا یش آوردو گفت !

ـ بفرمائید اینهم فرما یش تا ن !

اینطورخوردم

رجب خان نزد شخصـــی‌نو کر شد . روزی بادارش به او گفت :

ـ۲ دانه کیك دربین آ لماری‌مانده‌است برو آنرا بیـــاور.

رجب خان رفت کیکهـــا راگرفت ، یکی رادر همانجاخورد ودیگرش را به‌بادار خود آورد.بادا رش پرسید :

ـ کیك دیگر راچه کردی ؟

رجب خا ن گفت:

ـ خورد م ، بادا رش‌گفت:

ـ چطور خوردی؟ رجب‌خان‌فوراً کیك دیگر رانزد خودماند وشروع بخوردن کردو گفت:

ـ اینطور خوردم :

سلمانی وسرددهاتی

مرد دها تی برای تراشیدن‌سرخود به شهرنزد سلمانی رفت . وخرخودرا در کناردکان‌بسته کردو خودش داخل دکان شد. سلمانی شروغ‌به‌تراشیدن‌سر مرد دها تی کرد چون‌رفت وآمد مو ترها زیاد بود خر هم‌رم کرد وپا بفرار گذا شت. وسر مرد دها تی هم‌مر تب‌خون‌میشد . سلمانی باسادگی از مرد دها تی پرسید:

ـ خر شما چرا رم کردو پابفرار گذا شت ؟ مرد دها تی در حا لیکه اشك در چشمانش‌حلقه‌زده‌بود گفت :

ـبیچاره خیال کرد که‌بعداز من شما سر او را نیز خوا هید تراشید .

عجب خان وهمسایه

عجب خان روبه همسایه‌اش‌کردو گفت :

ـ چرا هیچو قت مرا درخانه اتدعوت‌نمی کنی؟همسایه جوابداد:

ـچون اشتهایت بسیار زیاداست و هنوز لقمه به د هان نگذاشته‌لقمه‌ای‌دیگر برمیداری‌عجب خان گفت :

ـ تومرا دعوت کن، قول‌میدهم بعداز هر لقمه یك‌فکاهی برایت میگویم و باز لقمه‌دیگر میگیریم .

اعلان باموقع

دزدی بیکی از مغازه های‌جواهرفروشی د ستبردزد.روز دیگر صاحب مغازه جهت‌تبلیغ‌اعلانی به این مضمون در روزنامه‌ها چاپ کرد .

« حتی‌سار قین هم میدانندکه‌بهترین جواهرات را از کدام مغازه باید بد ست آورند .

چه خبر است؟

مردی از طبقه چهارم یك‌اپا ر تما ن به سرك ا فتاد ولی زیاد زخمی نشد. مردم دو رش‌جمع شدند هر کس‌سعی‌میکرد کمکی به‌او کند. درین‌وقت‌شخصی که بعد از وا قعه به آنجا رسیده بود نمیدا نست‌مو ضوغ از چه قرار است جمعیت را کنار زد وازمردی‌که‌از طبقه چهارم افتاده‌بود وناله میکرد پرسید:

ـ اینجاچه خبر است؟ مردبا صدای‌خیلی ضعیف‌جوابداد:

ـ نمیدانم خودم هم‌همین حالا به اینجا رسیدم .

دوستی !

خانمی روبه شوهر خودکرد وگفت :

ـعزیزم میخواهم که تو هم دوستی را از احمدخان یاد بگیری .شوهر جوابداد :

ـ چطور دوستی ؟ زنش گفت :

ـ ازهمانروزیکه زن‌احمد خان بامو تر تصادم کردو در شفاخانه بستر شد شوهرش هر روز برایش یکد سته گل‌در شفاخانه میبرد . شوهر جوابداد:

ـ عزیزم غم نخور تو که بخیر باموتر تصادم کردی‌ودر شفاخانه بستر شدی من‌هرروز دو دسته گل برایت می آورم.

خلیل‌الله کودك صحتمند و هوشیار ، پسر حیات الله محصل حربی پوهنتون

به جواب نامه های شما

زر غونه اسلم یار :

کار کنان مجله بشما نیز سلام میفرستند واز همکاری تان تشکر مینما یند ۰

عکسی که شما روان کرده‌بودید بسیار خیره و ضعیف بود، امیداست عکس های بسیار جالب و روشن‌تر برای چاپ بفر ستید ۰

احمد جاوید ذکریا متعلم صنف هفتم لیسه عالی امانی :

حکایت تان به‌اداره مجله رسید ۰ از همکاری تان تشکر ۰

همکار عزیز :

کوشش کنید تا مطالب خود را بسیار واضح بنو یسید تا ازنشرباز نماند.

محمد سمیع متعلم صنف دهم لیسه تجارت :

نامهٔ تان به اداره مجله رسید۰واز

احمد حامد عظیمی

اینکه از علاقه و ذوق تان نسبت به مجله ابراز داشته اید ،از شماتشکر نموده و موفقیت شمارا همیشه از خداوند میخواهیم ۰

رابعه هاشم زادهٔ :

از نامهٔ تان تشکر و همکاری شما را ازدل وجان آرزو داریم ۰

مطالب تان برای ما رسیده است۰ وماحتما آنها را درشماره‌های‌دیگرنشر می کنیم ۰

گل آقا غلام نوشس ازمکتب موفق هرات :

نامهٔ با مطالب تان به اداره مجله رسید و از آغاز همکاری شما تشکر

اوزی وکیل زاده

می کنیم ۰و امید واریم که همیشه همکار باشید ۰

فریده سید زاده :

مصا حبه تان به شماره گذشته نشر گردید ۰

اسم تان در جمله نا مهای که به حل صفحه مسابقات ما موفق گردیده بودند چاپ شد ۰اما چون

محمد فهیم

کسی که برنده جایزه میشود به‌حکم قرعه است ،از این لحاظ اگر شما برنده جایزه نمیشوید ،مربوط به‌طالع تان است ۰

قدسیه ناصری :

از آغاز همکاری تان تشکر نموده و امید واریم بازهم به جمع آوری شماره های مجله موفق شوید ۰

مطالب تان نشر میشود ۰به امید همکاری های دایمی تان ۰

عبد الله مفرد :

مطالب تان برای مجله رسید و حتما نشر میشود، شما مطمئن‌باشید۰ به امید همکاری های دایمی تان۰

هزار الدین ایامی از لیسه نادریه:

نام تان حتما به صفحه مسا بقات نشر شده است و یا اینکه مکتوب تان به اداره‌مجله نرسیده است۰

فکاهی های شما برای متصدی صفحه خنده سپرده شد و حتما نشر میشود ۰

دکمکیانو انیس

شاه آقا پسر خوش خلق وصحتمند

د ۲۱ مخ پاتی
دواوری نجلی

ددی پیښی په واقع کیدو ټولی نجو نی خوا شینې او غمجنې شوی د پیښی انعکاس په ټول کلی کښې خپور شو دواوری د نجلی پلارا و مور ډیر غمجن شو او اوس بیاد پخوا په شان بی او لاده پاتی شول موریی په زړه کښی ډیره پښیما نه وه، چه ځله مې هغی ته اجازه ور نکړه چه د نورو نجو نو سره د ښت او صحرا ته ولاړه شی او س نو دواوری د نجلی مور او پلار دراتلو نکی زمی انتظار باسی اوامید لری چه بیر ته خپله مهر با نه ،کا رینده او خوا- خوږی لور دنژدی څخه ووینی اودهمدر دی او پیرزو ینی

بقیه صفحه ۱۳
مادر بتو احتیا ج دارم

بابه رجب پرسید : حمید جا ن چرا دفعتا غولك خودرا تکه‌تکه‌کردی؟

حمید گفت:

ـبابه .... من با این غو لـــك مادر چو چه های گنجشك را کشته بودم . اما حالا دانستم که‌مادرچه موجود دوست داشتنی ولاز می‌برا ی اولاد های خود است • دیگر هرگز زنده جانی را اذیت نخواهم کرد •

بقیه صفحه ٦
نورالدین عبدالرحمن ...

آثار جا می مشتمل بر معا ر ف اسلامی و حقایق عر فانی ومسایل دینی واخلاقی و فلسفی می باشد .

جامی ازبزرگترین‌شاعر متصوف ادب دری است که آثارش همـــه نمایانگر این حقیقت می باشد .

وفات جامی بسال ۸۹۸ درهرات اتفاق افتاده و در آنجا مدفون‌است. روانش شاد باد .

بقیه صفحه ۱۹

میکردندوبعدا آن از حبوبات وسایر پیداوار زراعتی درتربیه حیـــوانا ت استفاده کردند •

هزاران حیوان سالانه همین طو ر تربیه میشوند، مو قعیکه حیوان‌مـذکور بطوریکه لاز م‌است فربه شدآنهاتوسط کشتی به بازار هاانتقال داده‌و آنـرا برای تهیه گوشت عـرضه خو ا هند داشت .

اکثر تربیه کنندگان حیوانات در پهلوی تربیه حیوانات خود به زرع حبوبات نیز میپردازند و عده دیگـری این کاررانکرده بلکه مقدار مـــو اد مورد ضرورت خودرا خریداری‌مینمایند

اطلاعات او کلتور

رئیس تحریر :
محمد ابراهیم عباسی

مدیر مسؤل جلال نورانی

مهتمم: عبدالرشید آ شتـــی

تیلفون دفتر رئیس تحر یر ۲٦۹٤٥

تیلفون مـد یر مسؤل سوچبورد: ٥٥ـ۲٦۸٥۱

ارتباطی :۳:

آدرس: انصاری واټ مطبعه دولتی اداره کمکیا نو انیس- «مطبعه دولتی»

قیمت یك شماره ۳ـافغانی